**ردیه ای بر :**

**افسانه هجرت اول**

**از : جمال گنجه ای**

**شناسنامه کتاب**

**نام کتاب : ردیه ای بر : افسانه هجرت اول**

**نام مولف : مهندس جمال گنجه ای**

**تاریخ انتشار در فضای مجازی :اوائل پائیز 1394**

[**www.tafsir.jamal-ganjei.com**](http://www.tafsir.jamal-ganjei.com)

jamalganjei@gmail.com



**ورود به بحث**

یکی از موضوعاتی که نسل اندر می خوانیم و می شنویم و قبول میکنیم و رد میشویم و چه بسا به دیگران نیز منتقل میکنیم موضوع هجرت صغیر است و اگر بخواهیم به خلاصگی مطرح کنیم باید بگوئیم که به قول سیره نویسان : در سال پنجم بعثت (تقریبا 8 سال قبل از هجرت) به علت وارد شدن فشار زیاد به مسلمانانی که دارای پشتیبانی قویّ نبودند ، به دستور خدواند و پیامبر (ص) به حبشه رفتند ، و قریش عمرو ابن عاص را فرستاد تا با شاه حبشه برای پس گرفتن آنها صحبت کند و او گفت تا سخن آنان را نشنوم خواسته تان را بر نمی آورم و مهاجران را خواست و آنها تبلیغ عقاید خود را کردند و شاه حبشه خوشش آمد و به آنها اجازه اقامت داد و سفیران قریش را ناکام گذاشت .

اینکه اینها چند نفر بودند و چند بار این حرکت انجام شد و سایر جزئیات اصلا مورد توجه این قلم نیست بلکه « **به دستور خدا و رسول – ص – بودن**» این قضیه است که به شدت محل تردید این قلم است و اگر بتواند از عهده این موضوع برآید ، بقیه فقرات و تفصیلات مطلب کاملا در فرع و حاشیه قرار میگیرد و وقتیکه مطلب اصلی ردّ شود مطالب فرعی مرتبط با آن نیز بالتبع مردود خواهد شد .

ما برای پرداختن به این موضوع در این محور ها پیگیری میکنیم :

1 – آیا در زمان مذکور (یعنی سال پنجم بعثت) فشارها علیه برخی از مسلمانان به حد «غیر قابل تحمل» رسیده بود که احیانا چنان «هجرت»ی را توجیه کند؟

2 – آیا در قرآن آیاتی هست که برای رهائی از «فشار های غیر قابل تحمل» علیه مسلمانان ، راه حلی غیر از هجرت را توصیه کند؟

3 - آیا در قرآن آیه ای یافت میشود که این مفهوم را داشته باشد که در مقابل منافع اسلام ، منافع فردی خویش را اهمیت ندهید؟

4 - آیا اساسا میتوانست چنین اتفاق مهمی افتاده باشد و هیچ آیه ای ، جمله ای ، قرینه ای ، و حتی اشاره ای دال بر وقوع این موضوع در قرآن یافت نشود؟

5 – مطالبی که در خصوص این مطلب در سیره ها هست چقدر محکم و غیر قابل خدشه است است؟

6 - استناد تاریخی سیره نویسان متکی به چه مدارکی است؟

آنچه در ذیل می بینید سعیی است که میکنیم تا پاسخ شش سوال فوق را دریابیم :

1

**آیا در زمان مذکور (سال پنجم بعثت) فشارها علیه برخی مسلمانان به حد «غیر قابل تحمل»ی رسیده بود که احیانا چنان «هجرت»ی را توجیه کند؟**

حقیقتش نه !

آنچه در بازه زمانیِ سال پنجم بعثت نازل شده سوره های «حم»دار و یس و سباء است ، و گفتمان همه آنها «نکوهش لجّ و عناد و عمد و اصرار» مخالفان رسول خدا (ص) است .

یعنی موضوع هنوز در حدّ دعوای ایدئولوژیک است و هیچ نشانه ای از برخورد فیزیکی ، اعم از نسبت به خود شخص پیامبر (ص) یا پیروان ، نمی باشد ، گرچه در سوره زخرف آیه ای هست که میتوان از آن اینطور فهمید که مخالفان آنحضرت احتمال قتل آنحضرت را نیز بررسی کرده بودند ، اما ، این موضوع از سوره زخرف تا آخر نزول وحی نیز در آیاتی دیده میشود و ظاهرا هربار به علل مختلف به اجراء گذاشته نشده بوده ، غیر از شب هجرت که اجرای آن به علت اقدام قبلیِ آنحضرت به شکست انجامید ، ولی ، خودِ این فکر (از آنجا که آنحضرت برای برنامه ترور به هدف بزرگتری مبدل شده بود) هرگز از دستور کارشان خارج نشد ، و به اصطلاح امروز ، این گزینه ای بود که همیشه روی میز میبود .

البته اینطورها هم نیست که در قرآن ، در آیات نازل شده در قبل از هجرت ، هیچگاه اشاره ای به وجود فشار و آزار و اذیت مسلمین نشده باشد ،

این موضوع را در دو آیه می بینیم : 106 نحل و 2 و10 عنکبوت که هردو سوره کاملا نزدیک به هجرت نازل شده اند و بین نزول آنها و هجرت فقط چهار سوره کوتاه فاصله است .

این عرضی که کرده ایم یک مطلب خالص تفسیری است ، و اگر کسی در آن «ان قلت»ی دارد ، این قلم کاملا جوابگو است منتها اگر بخواهیم کلیه زوایای این امر را در اینجا بکاویم چنان طولانی خواهد بود که مطالعه اش در حوصله کسی نمیگنجد ، ولی به کسانی که اطلاعات بیشتری را طالبند توصیه میشود جلد5 «سخن نو در تفسیر قرآن کریم» ، و «سخن نو در ترتیب و تاریخ نزول و مجموعه حروف مقطعه» و «آموزش تفسیر قرآن کریم» از این قلم رادر سایت tafsir.jamal-ganjei.com تورقی بفرمایند.

**خلاصه اینکه در سال پنجم بعثت (وحتی تا مدت های مدید پس از آن) در قرآن نشانه ای دال بر وجود برخورد فیزیکیِ مخالفان آنحضرت با پیروانش** (آنهم آنقدر شدید که عده ای را به فکر جلایِ داوطلبانه وطن بیاندازد) **دیده نمیشود .**

2

**آیا در قرآن آیاتی هست که برای رهائی از «فشار های غیر قابل تحمل» علیه مسلمانان ، راه حلی غیر از هجرت را توصیه کند؟**

بله !

مثلا آن قسمت از آیه 106 نحل که میگوید «الا من اکره و قلبهم مطمئن بالایمان» که نزدیک به هجرت نازل شده (و بین این سوره و هجرت فقط سوره های فاطر و روم و رعد و ملک فاصله است)

از جمله فوق ، در آیه مذکور ، به وضوح فهمیده میشود که به مسلمانان توصیه میکند لازم نیست «اکراه» را تحمل کنند و میتوانند در جهت مقابله با اکراه حتی اظهار کفر هم بکنند .

**ان قلت :**

ممکن است کسی بگوید «ما داریم راجع به سال پنجم بعثت حرف میزنیم ، «تو به آیه ای که سال ها بعد نازل شده استشهاد میکنی؟»

در جواب عرض میکنیم که همین آیه علاوه بر اینکه جواب تیتر فوق را میدهد این موضوع را نیز متضمن است که در بازه زمانی مذکور شرایط بسیار سختی که مشوق پیدایشِ فکر هجرت باشد نبوده و اگر بوده باشد نظیر این آیه در بازه زمانی مذکور نازل میشد .

خلاصه اینکه مسلمانان در صورتی که با شرایط اکراه مواجه میشدند میتوانستند از تاکتیک «تقیّه» استفاده کنند و نیازی نبود به هجرت ، که خالی کردن میدان برای دشمنان آنحضرت است و اصلا اخلاقی نیست ، فکر کنند .

**خلاصه اینکه اگر فشاری هم علیه مسلمانان اِعمال میشد راه بسیار آسانتری برای برخورد با آن وجود داشت و نیازی به هجرت نبود .**

3

**آیا در قرآن آیه ای یافت میشود که این مفهوم را داشته باشد که در مقابل منافع اسلام ، منافع فردی خویش را اهمیت ندهید؟**

بله ! آنهم خیلی زیاد .

مثلا آیه 120 سوره برائت و 23و24 همان سوره (و آیات زیاد دیگر) که به صراحت این موضوع را میرساند ، اما ، آیاتی که تلویحا این معنا از آنها فهمیده میشود آنقدر زیاد است که حتی ذکر آدرس آنها نیز موجب اطاله بیجای کلام میشود و از آنجا که این موضوع برای کسانی که اندک انسی با قرآن دارند موضوعی است واضح ، لذا ما نیز به «توضیح واضح» نمی پردازیم .

**ان قلت :**

ممکن است کسی بگوید «ای کسی که اینهمه دم از ترتیب نزول میزنی ! دو آیه ای که آدرسش را دادی مربوط به اواخر عمر شریف آنحضرت است و موضوع هجرت صغیر مربوط حدود هشت سال قبل از هجرت است»

در جواب عرض میکنیم :

1 – مخاطب های دو آیه ای که آدرس شان ذکر شد مسلمانانِ ضعیف الایمان بودند که پس از هجرت و وقتیکه کار اسلام بالا گرفت در اجرای منویات حق سستی پیشه میکردند و همواره – از سوره بقره تا آخر مائده – مورد نکوهش واقع شده اند و عده ای از آنها منافق بودند اما اکثرشان مسلمانان معمولی بودند که منافق هم نبودند اما اسلام یا غیر اسلام چندان فرقی برایشان نمیکرد و آنقدر اینگونه بودند که لازم بود خداوند توجه شان را به موضوع اصلی جلب کند ، اما ، مسلمانانِ قبل از هجرت ، (و هرچه بطرف قبل برویم بیشتر) ، از اول به این موضوع مهم توجه داشتند و اساسا لازم نبود کسی توجه آنان را به آن جلب کند .

2 – چنانکه فوقا عرض کردیم ، غیر از دو آیه مذکور (و آیات زیادِ ذکر نشده دیگر) آیات بسیار زیادی هم هست که موضوع فوق را بطور غیر صریح دارد و این نوع آیات در کل قرآن ، اعم از قبل یا بعد از هجرت ، هست ، و در بازه زمانیِ مذکور نیز به فراوانی وجود دارد .

**خلاصه اینکه آیاتی که این معنی را میدهد که «پیامبر را تنها نگذارید و در کمک به او برای انجام رسالتش کوتاهی نکنید» خیلی خیلی زیاد است و این فکر که «سر خویش به سلامت بگیریم و برویم و از دور ببینیم چه میشود» هرگز نمیتواند مورد تایید همان خدائی باشد که این قرآن را فرستاده است** .

4

**آیا اساسا چنین اتفاق مهمی میتوانست افتاده باشد و هیچ آیه ای ، جمله ای ، قرینه ای ، و حتی اشاره ای دال بر وقوع این موضوع در قرآن یافت نشود؟**

نه !

زیرا قرآن به چنان جزئیات ریزی (از امور مرتبط با جریان وحی) اشاره کرده که اگر نمیکرد ما بکلی از آنها بی خبر می ماندیم و چون موضوع هجرت صغیر (اگر اتفاق افتاده باشد) موضوع فوق العاده مهمی است ، اگر واقعا اتفاق افتاده بود ، می باید ردّی از آن را در قرآن می دیدیم .

مثال ها برای اتفاقات بسیار ریزی که در زندگی رسول خدا (ص) افتاده ، که در قرآن ذکر شده ، و اگر در قرآن ذکر نشده بود ، ما ، پس از گذشت اینهمه قرون و اعصار از آنها بی خبر میماندیم خیلی خیلی زیاد است و ما سعی میکنیم ذیلا چند تائی از آنها را ذکر کنیم :

**(1) ملالت خاطر آنحضرت در اثر انقطاع موقت وحی :** از مطالب سوره ضحی به وضوح معلوم میشود که مدتی جریان وحی قطع شده بود و آنحضرت از این موضوع مهموم و مغموم بود .

این موضوع در روزها و هفته های آغازین بود و هنوز مقدار قابل توجهی از قرآن نازل نشده بود ، و آنحضرت یاران و پیروان بسیار کمی داشت ، لذا کسی از این مطلب مطلع نمیشد و این موضوع برای کسی (غیر ار آن انگشت شمار پیرو او) اهمیتی نداشت .

اگر این موضوع در سوره ضحی نیامده بود چگونه ممکن بود به این مطلب پی ببریم؟

**(2) «مزمل» نامیده شدن آنحضرت** : از روی این نام می فهمیم که دریافت وحی – در روزهای آغازین آن - خستگی فوق العاده ای را بر آنحضرت تحمیل میکرد که اورا ناچار مینمود مدتی را به دراز کشیدن در زیر چیزی پتومانند بگذراند تا کم کم آرام گیرد .

اگر خداوند آنحضرت را که نوعی خطاب طیبت آمیز – و در عین حال صمیمانه است – خطاب نمیکرد ، ما چه راهی داشتیم که بفهمیم تلقی وحی در آن اوایل برای آنحضرت آنقدر سنگین بوده است؟

**(3) مدثر نامیدن آنحضرت** : مانند موضوع شماره (2)

**(4) کسی که در آیات 11 تا 25 سوره مدثر به او اشاره شده :** در باره این شخص با وجود اینکه روایات شان نزول را داریم ، هنوز به علت اختلاف در روایات به درستی معلوم نیست چه کسی است ، و اگر این موضوع در قرآن نیامده بود حتی این مقدار روایت را هم نمیداشتیم و موضوع بکلی مغفول میماند .

تصورش را کنید ، در اطراف آنحضرت شهرتی بوجود آمده و عده ای از سران قریش نگران شده اند که این حرفهای خطرناک چیست که این یتیم ابوطالب میگوید و برای محدود کردن او دست به دامن کسی شده بودند که مطابق ملاکات خودشان شخص محترمی بود و نفوذ کلامی داشت ، او هم شخص فهمیده ای بود اما با سران قریش همسود بود و پس از اینکه به مقداری از قرآن دسترسی پیدا کرد خوشش آمد و آن را کلام با اهمیتی یافت اما به علت منافع طبقاتی بر عقل و وجدان خویش پا گذاشت و به خودش و قومش خیانت کرد و گفت این چیزها که او میگوید سحر است .

اگر قرآن این موضوع را گزارش نکرده بود ما از بسیاری از مطالب مربوط به وحی و اوضاع و احوال آن روز ها بی اطلاع میماندیم .

**(5) عتاب آنحضرت برای تحویل نگرفتن آن مومنِ نابینای (به ظاهر) بی اهمیت :** میدانیم پیامبر (ص) کوشش بسیار زیادی برای ایفای ماموریت خویش داشت ،

از آیات پاراگراف اول سوره عبس میتوان حدس زد که قضیه چه بوده ، ظاهرا آنحضرت که عطش فوق العاده ای برای سیراب کردن جانهای نیازمند به قطراتی از حقایق اساسی داشت و فهمیده بود که بین او و نیازمندان ، مانعی به نام «سران» قریش وجود دارد که نمیگذارند مردم آزادانه به او بپیوندند ، بالاخره روزی یکی از همان موانع را به نشستی کشاند و داشت سعیش را برای توجیه او بکار میگرفت که ناگهان پیرمردی نابینا از پیروانش عصا زنان رسید و او را آواز داد که ای محمد چنین و ای محمد چنان !

آنحضرت از این تداخل بی موقع مکدر شد و آن «سران» هم این موضوع را بهانه کرد و رفت و . . و آنحضرت نیز از طرف وحی عتاب شد که چرا آن مومن واقعی را بطور شایسته تحویل نگرفته ای و . .

این موضوع از نظر ما یک موضوع بسیار کوچک و عادی است ، و اگر در قرآن ذکر نشده بود پس از وقوعش کسی صحبتی از آن نمیکرد ، اما ، در اشل وحی مهم بوده و ذکرش سبب رونق گرفتنِ بیشترِ بازار احادیث «عصمت انبیاء» شده و در این باره هریک چیزی گفته و ما اینطور فهمیده ایم که گناه داریم تا گناه ، و البته پیامبران گناهانی از نوع گناهان ما را مرتکب نمیشوند ، اما ، سطح پیامبرانه آنها ممکن است دچار خطاهایی شود که به چنان گوشمالیی که حضرت یونس دچارش شد دچار شوند ، و در مورد آنحضرت یک عتاب سبک از نوع پاراگراف اول سوره عبس کفایت میکرد ، که همان هم سبب ارتقاء ذهنیات ما در مورد بسیار نکات ، از جمله رفتارهای وحی ، شده است .

**(6) عتاب آنحضرت اما شدید تر از سوره عبس :** نمیدانیم موضوع آیه های 73 تا 77 سوره اِسراء دقیقا چه بوده ، اما قابل حدس است که چیزی در حدود موضوع شماره 5 اما در اشل بزرگتر و مهم تر بوده ، که عتاب شدیدتری را متوجه آنحضرت کرده ، و اگر در قرآن ذکر نشده بود ، نه تنها امروز کسی از آن خبری نمی یافت بلکه آن قسمت از «غیرت سیستم وحی» نیز بر همگان پوشیده میماند .

**(7) عتابِ باز هم شدیدتر :** آیه 161 آل عمران چه میگوید؟ روایات در مورد آن خاموشند و مفسران نیز با زیر سبیلی در کردن موضوع ، با سکوت از کنار آن گذشته اند (گرچه این قلم تصور میکند فهمیده که قضیه چه بوده) و اگر این موضوع در قرآن ضبط نشده بود ، آیا اساسا (با این خاموشی روایات و مفسران در باره اش) کسی متجه چنین موضوعی میشد؟

**(8) قضیه مباهله** : به امروز نگاه نکنید که قضیه مباهله که چون یکی از محورهای اصلیِ محاجّه حقانیت شیعه است ، اینهمه مشهور است ، به مطلب اینطور نگاه کنید که در زمان وقوع خویش چه اهمیتی داشت .

از نگاه عادی ، در زمان وقوع این واقعه اهمیت چندانی نداشت ، زیرا آنحضرت دولتی تشکیل داده بود و علاوه بر مقام معنوی یک موقعیت سیاسی مهمی نیز پیدا کرده بود ، و طبیعی بود که کسانی و یا گروه هایی دارای موقعیت های متفاوت و با انگیزه های متنوع به دیدار آنحضرت بشتابند یکی از آن گروه ها هم عده ای از مسیحیان نجران به سرپرستی اسقف شان بودند و با آنحضرت دیدار کردند و حرفهائی زدند و حرفهائی شنیدند ، تا اینکه آیه 61 آل عمران نازل شد و آنحضرت آنها را به مباهله دعوت کرد و آنها نپذیرفتند و برگشتند .

اگر آن آیه راجع به آن موضوع کاملا عادی نازل نشده بود ، آن قضیه هیچ انعکاسی نمی یافت و در هیچ کتاب سیره و تاریخی منعکس نشده بود .

**(9) انقطاع تنبیهیِ وحی :** موضوع آیه 23 کهف امروز برای همگان روشن است ، و اگر بخواهید در حال و هوای آن روزها قرار بگیرید باید بدانید که سوره کهف نزدیک به هجرت نازل شده ، و در آن ایام کار اسلام (علیرغم فشار شدید علیه آنحضرت) خیلی بالا گرفته و آوازه دعوت آن حضرت به همه رسیده بود و مخالفان آنحضرت به هر دری میزدند که تاثیرات کلامش را محدود کنند ، و از جمله این فعالیتها یکی اش این بود که کسی را نزد علمای اهل کتاب فرستادند تا از آنها چیزی اخذ کند تا آنها علیه آنحضرت استفاده کنند ، آنها به او سه فقره سوال یاد دادند که از آنحضرت پرسیده شود ، تا ایشان از پاسخ به آنها دربماند ، و آنها همین کار را کردند و آنحضرت هم که دیگر عادت کرده بود که جبرئیل در همه مشکلاتش فورا از راه برسد و کمکش کند به آنها ظاهرا گفته باشد که فردا جوابش را خواهم داد ، و علیرغم عادت آنحضرت جبرئیل فورا از راه نرسید بلکه تا چند روز آینده هم نیامد که نیامد ، تصورش را کنید که این انقطاع وحی چقدر باعث اندوه آنحضرت و دراز شدن زبان مخالفان و تمسخر آنحضرت از سوی آنان و ناراحتی مسلمانان شده بود ، تا اینکه سوره کهف نازل شد و سوالات مذکور (شامل داستان اصحاب کهف ، و موسی و خضر ، و ذی القرنین) بطور مفصل و دلکش در آن بود و زبان مخالفان کوتاه و دل مسلمانان شاد شد و ضمنا در آیه فوق الاشاره به آنحضرت تذکر داده شد که وحی ملک شخصی کسی (حتی تو) نیست که از کیسه وحی چنین قول محکمی به کسی بدهی .

اگر وحی به این واقعه معمولی و کوچک چنان حساس نشده بود که دست آنحضرت را که تا اینجای کار (که حدود دوازده سال میشود) جانهائی از خودش را برای وحی مایه گذاشته بود ، چنان در پوست گردو بگذارد ، سیره نویسان در باره آن در کتبشان چه داشتند؟ هیچ !

این واقعه ، جدّا ، یک واقعه معمولی بوده ، وحی که مثل رودخانه نیست که جریان دائمی داشته باشد ، اما آن مورد خاص از این لحاظ که آنحضرت روی انتظاری که از رسیدن قطعی وحی داشت قول داده بود و تولید انتظار کرده بود ، غیرت وحی را بجوش آورد که ای پیامبر ! تو عزیز مائی اما حدّ و حدود خود را فراموش مکن !

در اثر واکنش وحی به این واقعه بسیار عادی و معمولی و کوچک است که امروز می بینیم سیره نویسان کتابشان از این بابت غنی شده است .

**(10) موضوع ازدواج آنحضرت با زینب بنت جحش :** این موضوع در آیه 37 احزاب آمده ، و خلاصه آن همان است که در آیه فوق آمده و تفصیل مختصرش این است که آنحضرت یک پسرخوانده ای به نام زید ابن حارثه داشته که به عللی زنش را طلاق میدهد و خداوند پیامبر را مامور میکند که آن زن را بگیرد تا حرمتی که بنا بر رسمِ خرافیِ معمولِ آن روزها دایر برحرمتِ ازدواج با زن مدخوله مطلقه پسر خواندگان وجود داشت عملا توسط حکم الهی و عمل پیامبر(ص) باطل شود و آنحضرت از این امر اِبا داشت و خداوند میخواست بر وجه انسانی پیامبران تاکید ویژه داشته باشد لذا اورا مامور به این کار کرد و یکی از مواد مفاخره ای که زینب بنت جحش با سایر زنان پیامبر (ص) داشت این بود که میگفت خواستگار شما خودِ شوهرتان است اما خداوند به نیابت از او خواستگارم شده است .

هم منافقان و هم سیره نویسان روی این قضیه خیلی مانور کرده اند و بعضا برخی مطالب شرم آور نیز چاشنی قصه پردازی های خویش کرده اند ، اما در این داستان چیزهای بسیار ریزی هست که حتی آن داستان پردازان حرفه ای هم به آن نپرداخته اند (مثلا مانند : تخشی الناس – همان آیه -) و اگر وحی این نکته را نگفته بود هرگز هیچکس جرات نمیکرد چنین چیزی بگوید و هرگز هیچ صاحب قلمی به تحلیل و تفسیر و چه و چه آن نمی پرداخت .

**(11) خیانت آن دو زن :** پاراگراف اول سوره تحریم حاکی از یک مورد خیانت توسط دو تن از زنان آنحضرت در حوزه حفاظت از اسرار وحیانی است ، که اگر آن اشاره کوتاهِ تلگراف گونه نبود امروز اسراری از مکانیزم جانشینی آن حضرت اینگونه روشن نمیبود و البته خود را مجاز نمیدانم بیش از این شرح دهم و خواننده عاقل است و اشاره ای نیز اورا کافی ، ضمنا این مطلب در سوره مورد بحث طوری گفته شده که حساسیت جمع کنندگان کلام وحی را بر نمی انگیخت و بهمین دلیل هم توانست در قرآن بماند و گرنه حذف میشد حتما .

**(12) نگرانی آنحضرت در مورد ابلاغ آیه 67 مائده :** این آیه هم طوری است که ظاهرا نگرانیی در جمع کنندگان کلام وحی ایجاد نکرد و لذا در قرآن ماند و الّا حذف میشد قطعا .

از آیه فوق بخوبی فهمیده میشود که آنحضرت نگران سوء قصد به جان خویش و طبعا نگران عدم توانائی بر ادامه رسالتش بود و لذا اصطلاحا «دست – دست» میگرد تا شرایطِ – به نظر او – مساعدی پیش آید تا آنگاه بتواند ابلاغ کند .

وحی این چیزهایی را که امروز به نظر ما بسیار مهم می آید چنان بیان کرد که حتی از دید عالیرتبه ترین آدم های سیاسی آن روزها که بر کار مهم جمع آوری کلام وحی نظارت عالیه داشتند چندان چیز حساس و مهمی نیامد و به همین روی توانست بماند ، تا امروز ماها بتوانیم از روی آنها به ماورای آنها که اوضاع و احوال آن روزها باشد اطلاعی پیدا کنیم .

**(13) عتاب های وارده به رسول خدا (ص) :** شماره های (2 و 3 و 5 و 6 و 7 و 12) برخی از عتاب های وحی به آنحضرت است و ما در اینجا از باب نمونه برخی را ذکر کرده ایم و موضوع منحصر به آنها نیست ، بلکه آنچه گفته ایم کمی است از بسیار و مشتی است نمونه خروار .

(مثلا نمونه «عفا الله عنک لم اذنت لهم» و «لا تستغفر لهم» و . . . و نمونه های دیگر آنقدر زیاد است که اگر میخواستیم آنها را ذکر کنیم به کمک «هندبوک»ی که ساخته ایم کارسختی نبود اما نیاز به این نیست زیرا خواننده این قبول متون عاقل است و اشاره ای نیز او را بس است)

**(14) «قل» های موجود در قرآن :** نظیر آنچه را که در مورد شماره 13 گفته ایم در اینجا هم صدق میکند . در «قل» های قرآنی نیز موارد بسیار زیادی از آنچه که جمله سرفصلِ این فصل به آن اشاره دارد دیده میشود و واقعا بسیار زیاد است و خواننده کنجکاو میتواند این سرنخ را دنبال کرده و به موارد بسیار زیادی دست یابد ، کاری که ما به علتی که فوقا عرض کرده ایم به آن نمی پردازیم .

(15) موارد دیگری هم هست (آنهم زیاد) اما به علت اینکه منظورمان حاصل شده ، بقیه را برعهده خوتان میگذاریم .

**خلاصه اینکه در این فصل نشان داده ایم ، وحی به چنان مواردی که به نظر ریز و جزئی و بی اهمیت می آید ، در صورتی که به خود وحی و یا ناقل وحی (آنحضرت) مربوط میشده پرداخته است که نمیتوان تصور کرد که به یک چنین موضوع فوق العاده مهمی مانند «اولین هجرتی که به دستور خداوند یا دستور آنحضرت» مربوط میشده اشاره ای نکرده باشد ، زیرا اگر به دستور خداوند بوده باشد آیه اش کو؟ و اگر به دستور پیغمبر بوده باشد فوقا دیدیم که آنحضرت هرگز جرات نمیکرد در چنین مواردی عمل خودسرانه کند و اگر میکرد با واکنش فوری و شدید وحی روبرو میشد و واکنش مذکور در قرآن درج میشد و به ما میرسید .**

**در اینجا کلام این قلم تمام میشود که با کمک فهمی که از قرآن یافته نشان داد که موضوعِ باصطلاح هجرت اول (به آنصورت که نقل شده که مثلا در سال پنجم بعثت و در اثر فشار غیر قابل تحمل کفار بر پیروان آنحضرت و به دستور خداوند یا رسول او بوده) غیر قابل قبول و کذب و افتراء است و این قلم این را درک نکرد مگر از طریق انس با قرآن که در اثر مطالعه مکرر و نیز دقت بیش از متعارف در آن حاصل شده و در اثر عامل اخیر الذکر روشی در تفسیر کلام وحی یافته که غیر خود عمل تفسیر ، فواید جنبی متعددی دارد که از جمله کشف نسبی معانی حروف مقطعه میباشد که بازهم موضوع اخیر الذکر در بهبود جدول مرحوم مهندس بازرگان در خصوص ترتیب نزول و نیز تاریخ نزول کمک کرد ، که موضوع اخیر در این مقال کمک واضحی نمود .**

**این از بررسی قرآنی موضوع مذکور ، اما موضوع مذکور از یک لحاظ دیگر نیز قابل بررسی است که در فصل بعد به آن می پردازیم .**

5

**نامعقول بودن برخی از مطالبی که در متن سیره ها و روایاتِ مربوط به این موضوع است از لحاظ دقت در خود آنها**

(1) در باره **زمان** این باصطلاح **هجرت** هم که قبلا گفتیم .

(2) این **عثمان ابن مظعون** که در این داستان مطرح است همان کسی است که در جنگ احزاب که باد های سخت و سردی وزیدن گرفته و داشت سپاه احزاب را متفرق میکرد ، پس از سه بار فرخوان رسول خدا (ص) با این مضمون که «چه کسی میرود خبری از احزاب برایم بیاورد؟» و کسی داوطلب نمیشد ، او رفت و خبر مورد نظر آنحضرت را آورد و دل آنحضرت را شاد کرد و آنحضرت در حقّ او دعا فرمود . چنین کسی است این عثمان ابن مظعون ، با فداکاریی بیش از دیگران و گوش به فرمان بودنی بیش از دیگران ، آیا امکان داشت چنین شخصی آنحضرت را ، آنهم در وقتی که تازه شیرینی های کلام وحی را مزمزه کرده بود ، ترکش کند و برود سرِ سلامت در جای دوری که معلوم نیست کی دوباره آنحضرت را ببیند ، ایام بگذراند؟

(3) چگونه ممکن بود **ام سلمه** شاهد گریه کردن نجاشی بوده باشد؟ زیرا آن بانوی بزرگوار که پس از حضرت خدیجه بهترین زن آنحضرت (از لحاظ ایمان ، اطاعت محض نسبت به آنحضرت ، و رعایت احترام آنحضرت و و و ) بود زنی فقیر و به اصطلاح امروز «زنِ سرپرست خانوار» بود و چند بچه یتیم داشت و برای در آوردن خرج زندگی خویش و بچه هایش دباغی (که هم کار سختی است و هم با توجه به هوای داغ حجاز از لحاظ بوی بد مشمئز کننده هم هست) میکرد ، با توجه به این واقعیت ها و این وضع معیشتی چگونه ممکن است به حبشه رفته باشد تا گریه نجاشی را دیده باشد؟

(4) چگونه ممکن است جعفر ابن ابیطالب در آن جلسه دفاعیه **سوره مریم** را خوانده باشد در حالیکه سوره مذکور تا اوایل سال هفتم بعثت هنوز نازل نشده بود؟

6

**پیدایش کتاب «سیره ابن هشام» موخر بر وفات یازده نسلِ اولیه مسلمین است**

فرضیات :

1 – بنا بر منابعی که به سهولت از طریق گوگل قابل دسترسی است وفات ابن هشام را در سال 221 هجری ذکر میکنند ، بنابر تخمین معقول میتوان تولد او را 156 و زمان تکمیل تالیف «سیره» او را 196 دانست .

2 – کسانی را میتوان «اصحاب» رسول الله (ص) حساب کرد که لا اقل ابتدای سن «عقل رسیِ» آنها در زمان حیات آنحضرت بوده باشد (نه مانند ابن عباس که در زمان وفات آنحضرت سه ساله بوده) جوان ترینِ چنین کسانی ( یعنی جوان ترینِ اصحاب که طبقه اول مسلمانان باشند) تاریخ تولدشان تقریبا مقارن هجرت بوده است .

3 – بنا بر روایت منقول از آنحضرت که فرموده باشد «عمر اکثر امّت من بین شصت و هفتاد است» میتوان گفت که حد اکثر دورهء اکثریتِ اصحاب (که طبقه اول مسلمان باشند) سال 65 هجری است (البته برخی هم بوده اند که عمر طولانی تری داشته اند – مانند جابر ابن عبد الله انصاری – اما آنها نادر بوده و در کلیت این تخمین خللی وارد نمیکنند)

4 - و بر همین تخمین پایان دوره تابعین (که طبقه دوم مسلمانان باشند) سال 79 و تابعینِ تابعین (که طبقه سوم باشند) سال 91 و طبقه چهارم 104 و پنجم 117 و ششم 130 و هفتم 143 و هشتم 156 و نهم 169 و دهم 186 و یازدهم 195 بوده است .

یعنی اینکه پیدایش کتاب «سیره ابن هشام» مقارن وفات 11 نسل از مسلمین اولیه بوده است (که مقارن مرگ هارون الرشید عباسی و استقرار مامون است) است .

با فاصله گرفتن 11 نسل از صدر اسلام تقریبا میتوان گفت که هیچ خاطره ای از صدر اسلام وجود نداشت ، زیرا در صدر اسلام که بیسوادی و فقر عمومی مانع از مکتوب کردن خاطرات بود ، اما در دوره تابعین که شروع به رواج کتابت داشت رونقی میگرفت این موضوع منحصر به کتابت قرآن و حدیث بود ، که این رونق بطور روز افزون در دوره های بعدی افزایش می یافت .

از دوره تابعینِ تابعین (یعنی طبقه سوم) تدریجا نحله های فقهی متنوع مانند اشاعره و معتزله پیدایش می یافت ، که معمولا بحثهای کلامی و تفسیریِ (ضعیف) و ثبت احادیث نقل مجلس و محفل آنها بود .

بنا براین این سوال پیدا میشود که منابع ابن هشام برای نگارش واقعه باصطلاح هجرت اول چه بوده است ؟ زیرا منابع شفاهی که نبوده و منابع کتبی نیز – ظاهرا - به همچنین .

7

**خوب ، پس قضیه چه بود؟**

**تا اینجا معلوم شد که در داستان باصطلاح هجرت اول ، این نکته که آن باصطلاح هجرت « به دستور خدا» یا « دستور پیامبر» بوده ، کاملا بی اساس است ، اما اینکه اساسا چنین واقعه ای وقوع یافته یا نه ، موضوع دیگری است که می باید در باره آن به حدسیاتی بپردازیم و در این جهت یک سوال مهم داریم :**

**چرا چیزی که نمیتواند «به دستور خدا» یا « دستور رسول خدا» بوده باشد ، در سیره ها در این حجم قابل توجه به خدا و رسول نسبت داده شده است؟**

**البته جواب کلی آن واضح است ، و آن این است که عده ای روایت کذب تارخی ساخته و در حجم وسیع پراکنده اند ، بطوریکه سیره نویسان نتوانستند از تاثیر آنها در امان بمانند ، اما هنوز این ابهام باقی است که واضعان و موّزعان این روایت کذب چه کسانی بوده و چه انگیزه ای از این کار شرم آور داشته اند؟**

**در این مورد فقط می توانیم حدسیاتی بزنیم ، اما ، سخن دقیق را بهتر است محققانِ جوانِ رشته تاریخ بزنند .**

حدسیاتی که ما فعلا میزنیم اینها است :

1 – تازه به دوران رسیده هایی که میخواستند برای خویش شرف و افتخار جعل کنند مسبب این امر بوده اند ،

2 – کسانی که در سلسله نسب خویش چیز نامطلوبی وجود داشته و از آن شرمنده بوده اند برای پاک کردن آن ، مسبب این امر بوده اند .

**پرانتز بزرگ راجع به تازه به دوران رسیده هایی که برای خویش افتخارات جعل میکنند**

مثال 1 : صدام

جوانی های صدام حسین در خیابان ها به لاتی و علافی و دعوا و چاقو کشی میگذشت ، پس از قتل عبد الکریم قاسم (که خودش در اثر کودتای چپی های ارتش عراق در دهه چهل ما به حکومت رسیده بود) به دست کودتاگران جدید به رهبری عبد السلام عارف متمایل به آمریکا به قتل رسید ، که خود اوهم به دست یکی از اقوامش که یک کودتا گر دیگر بود – او هم متمایل به امریکا – به قتل رسید .

در اثر این کودتا های پی در پی ، بی ثباتی هایی در همه شئون عراق به وجود آمد که زمینه رشد عناصر فرصت طلب شد .

حزب بعث عراق در چنین شرایطی کم کم قوی شد و روش آنها نیز بیشتر بر اساس ارعاب و خشونت سازمان یافته بود و صدام در این شرایط به حزب پیوست و به علت خشونت زیادی که در جنایات سازمان یافته حزب بعث از خود نشان میداد بسرعت در داخل حزب پیشرفت کرد ، تا اینکه حزب به رهبری حسن البکر کودتائی ترتیب داد و حسن البکر رئیس حمهور و صدام هم معاونش شد و چیزی نگذشت که صدام رئیس را کشت و خودش رئیس شد ، و همه اینها در کمتر از بیست سال اتفاق افتاد .

یعنی در حدود بیست سال صدام که از خانواده نسبتا بدنامی هم بود ، از چاقو کشی و تلکه بگیری به ریاست جمهوری رسید .

**چیزی نگذشت که صدام اعلام کرد طبق شجره نامه ای که مورخین کشف کرده اند نسب او به امام حسین (ع) میرسد .**

صدام نمونه ای خوب از تازه به دوران رسیده هایی است که برای خویش افتخارات و شرافت جعل میکنند .

2 - بیماری جعل شرف و افتخار توسط تازه به دوران رسیده ها منحصر به اشخاص نیست بلکه نژادها و ملت ها را نیز شامل میشود .

قاعدتا باید یادتان باشد که در دو دهه 60 و 70 تلویزیون ما چقدر فیلم ژاپنی نشان میداد ، خیلی برایم جالب بود که میدیدم که در سریال «ایکیو سان» همه افتخارات مشاهیر جهان (مثلا برخی از معجزات امیر المومنین و برخی از اختراعات ارشمیدس و برخی از سخنان حکیمانه سقراط وغیره وغیره) را به آن پسربچه 10 ساله ژاپنی نسبت میدادند .

حالا هم که تلویزیون ما هرچه فیلم و سریال خارجی دارد یا چینی و یاکره ای است ، و فیلم هایی که نشان میدهند مدعی این است که چینی ها و کره ای ها چه نوابغ و چه انسانهای با فضیلتی هستند .

این بیماریِ شرف سازی و فضیلت سازی توسط اشخاص و خانواده های تازه به دوران رسیده چیزی نیست که منحصر به صدام و ژاپنی ها و کره ای ها و چینی ها باشد .

ظاهرا هر نوع تازه به دوران رسیده ای ( اعم از اینکه فرد یا خانواده یا قوم و یا ملتی باشد) به این بیماری مبتلاست .

3 - یکی از این تازه به دوران رسیده ها خانواده بنی عباس است که شروع خلافت آنها سال 132 است ، یعنی از روی کار آمدن آنها تا به اوج رسیدن شان که با آخر خلافت هارون و ابتای خلافت مامون مقارن بود هنوز 70 سال هم نمیشد .

4 – از دیگر تازه به دوران رسیده ها کسانی هستند که همراه با بنی عباس به دوران رسیدند ، و اینها کسانی هستند که برای سقوط بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس بازوی جنگی و یا درهم و دینار و یا هردو را ( صدام مانند) در اختیار آنها گذاشتند ،

5 – از دیگر تازه به دوران رسیده ها کسانی بوده اند که با گروهی که تحت شماره 4 ذکر شده اند ارتباط نزدیک دوستانه داشته اند و در اثر این نوع ارتباطات به آلاف و الوف تازه به دوران رسیدگی رسیدند .

اینک کمی بیشتر در باره دوران اوج بنی عباس :

پایان دوره هارون و ابتدای دوره مامون اوج دوره استقرار و ثبات حکومتی است که بنام «خلافت» موسوم است و لذا این دوره مقارن رونق عناصر دیگری نیز هست که ملازم استقرار و ثبات میباشند ، مثلا علم و صنعت و اقتصاد و هنر و فرهنگ و رفاه قشر متوسط .

در دوره بنی امیه (و البته دوره بنی مروان نیز ، که ادامه طبیعی آن است) و ابتدای بنی عباس موضوعات حق و باطل و محقّ بودن یا نبودن برای حکومت و غاصبین بشدت مطرح بود ، به عبارت دیگر «جوّ» اجتماعی بشدت سیاسی بود .

چیزی که در دوره مامون به وضوح مشهود است ( و نمیتواند بدون زمینه ای قویّ در دوره هارون و پیشینیان او در بنی عباس باشد) سعی بلیغ مامون در سیاست زدائی و تشویق حساسیت های فرهنگیِ باصطلاح علمی بود ، در دوره او بود که ترجمه مطالبی از زبان یونانی به عربی به اوج رسید و جایزه های چشمگیر برای این نوع مواد فرهنگی داده میشد .

به عنوان زمینه ای برای رشد روز افزون این امر نوعی وسیله کاغذمانند به وجود آمد که کتابت را آسان میکرد و همچنین کسانی که خواندن و نوشتن بلد بودند نسبتا زیاد شدند و نوشتن کتابها و صحافی و تجلید و تذهیب رونق گرفت و نسبتا ارزان شد بطوریکه تازه به دوران رسیده ها به سهولت میتوانستند کتاب هائی بخرند و یا سفارش دهند ، اما ، در عین حال ، آنطور ها هم نبود که کتاب آنقدر ارزان باشد که هر کسی بتواند کتاب بخرد یا داشته باشد .

مثلا این از علائم اشرافیگری بود که کسی یک جلد قرآن داشته باشد ، و کسانی که میتوانستند یک کتابخانه کوچک مشتمل بر مثلا ده جلد کتاب داشته باشد ، زیاد نبود ، و کسانیکه میتوانستند صد جلد کتاب داشته باشند انگشت شمار بود ، و رقابت اعیان و اشراف (البته به این معنیِ تازه به دوران رسیده) در زمینه بالابردن تعداد کتابهای کتابخانه شان مفهوم و طبیعی بود و بسیاری از این خانواده ها برای فرزندانشان معلم سرخانه داشتند ، و برخی از این معلم ها از فضلاء و علماء بودند که به علت فقر تن به چنین خفتی میدادند .

چنین اوضاع و احوالی برای ساختن و جعل افتخارت خانودگی بسیار مناسب بود .

تصور کنید خانوده ای را که یک معلم سرخانه فاضل داشته باشد و به او سفارش دهد که کتابی متضمنِ یک نوع شرف خانوادگی برایش بنویسد و او هم این کار را بکند ، و تصور کنید چه مسابقه «شرف سازی»ای در بین این تازه به دوران رسیده های فاقد شرف واقعی در میگیرد و چه تعداد کتب «شرف ساز» نا گهان پیدایش می یابد .

ونیز تصور کنید که چه مسابقه ای برای دعوت از سیره نویسان و پذیرائی افسانه ای از آنان – و در ضمن «تقدیم» یک نسخه از آن کتابِ (مثلا شجره نامه خانوادگیِ حاویِ افتخارات مجعول برای برخی از آنان) – در میگرفت ! و پیدایش بخشی مجعول و کذب در درون مطالب «سیره» ها را می باید در چنین فضائی دید و سیره ها از جمله سیره ابن هشام نیز از چنین مصیبتی مصون نبوده اند .

اما راجع به اینکه ما اساس آن به اصطلاح هجرت را انکار کنیم ، باید بگویم که آنچه این قلم انکار میکند «به دستور خداوند بودن آن» یا « به دستور رسول خدا بودن آن» است ، و دلایلش هم به وضوح در بالا عرض شد .

اما اینکه تمام اجزاء داستان مذکور هم مورد انکار این قلم هست یانه ، در این مورد عرض میشود که این قلم متخصص در تاریخ نیست ، و فقط علمی در باره قرآن دارد که به سبب آن توانسته آن دو مورد را رد کند ، ولی گمان این قلم این است که اگر هم باصطلاح هجرتی صورت گرفته باشد چیزی در حدّ « فرار مغز ها » بوده باشد که همیشه بوده و امروز هم به شدت و وفور هست .

و اگر بخواهیم در این باره فرضیه پردازی کنیم میتوان اینطور گفت که اهل مکه را در آن روز ها میتوان به سه دسته تقسیم کرد : مسلمانانِ جدی ، و کافرانِ جدی ، و بین این دو .

دسته اخیر کسانی بودند که از طرفی آنحضرت را به راستی و درستی می شناخته اند و احتمال اینکه آنحضرت چنین مطالب بزرگ و مهمی را به دروغ ادعا کرده باشد ، را ، بسیار ضعیف ارزیابی میکرده اند . از طرف دیگر میدانسته اند که دفاع از اساس بت پرستی چه اهمیتی برای بزرگان مکه دارد.

آنها همچنین استقامت آنحضرت را میدیدند که چگونه با امواج تکذیب و توهین و عناد و اصرار مخالفان قدرتمند خویش نه تنها از میدان در نمیرود بلکه هر روز آیات جدیدی را ارائه میکند ، و از طرف دیگر نیز میدیدند مخالفان آنحضرت نیز در راه مخالفت با آنحضرت دائما به تجهیز بیشتر خویش می افزایند .

جمع بندیی که آنها از برآیند این دو جریانِ روز بروز قویتر شونده میداشتند میتوانست این بوده باشد که در آینده ای نه چندان دور مکه صحنه درگیری و کشت و کشتار شدید بین القبائلی شده و این موضوع خواه نا خواه دامنگیر آنها نیز خواهد شد و لذا قبل از اینکه آن اوضاع و احوال ناخوشایند از راه برسد بهتر است سرِ خویش به سلامت بگیرند و در جای مناسبی زندگیی مناسب و امن برای خویش و خانواده خویش تدارک بینند .

و ممکن است در خصوص این تصمیمشان با پیامبر (ص) هم رایزنیی کرده باشند ،

باید توجه داشت که « ماینطق عن الهوی » مربوط به امور وحیانی است و اینطور نیست که آنحضرت هرچه که ممکن بود بگوید لزوما می باید «عن الهوی» نبوده باشد .

آنها رایزنیی با آنحضرت کرده بوده ، و آنحضرت هم به عنوان محمد ابن عبد الله ، و نه به عنوان محمد رسول الله ، به آنها - مثلا – گفته باشد «حالا که اینطوریه و شما تصمیمتونو گرفتین ، به نظرم حبشه بهتره» بعد ها در جریان آنچه قبلا عرض شد « رایزنی محمدابن عبدالله » را با «دستور محمد رسول الله» عوض کردند زیرا صرفه اش بیشتر بود .

پیوست 1

بخشی از ایمیلِ دوست عزیزی که در رابطه با موضوع برایم ارسال نموده :

سلامی مجدد خدمت دوست واندیشمند گرامی جناب گنجی

آیا تا کنون سیره نویس یا مورخی جدید وقدیم اصل وقوع این واقعه رازیر سوال برده؟

 نخستین هجرت در تاریخ اسلام، هجرت به «حبشه» است که در سال پنجم بعثت به خاطر فشاری که بر مسلمین صورت گرفت و برای دفاع از اسلام، به دستور خدا و پیامبرش عده­ای از مسلمانان موطن و سرزمین اصلی خویش را رها کردند و به سرزمینی دیگر رفتند.

مهاجرت اول

   هنگامی که تعداد مسلمانان مکه زیاد شد و ایمانشان آشکار گردید، باعث شد که فشار مشرکین به آنها زیاد شود و مورد آزار و اذیت قریش قرار گیرند تا از دین خود دست بردارند. مشركان از هیچ شکنجه و اذیتی فروگذار نبودند؛ برخی را می‌زدند، گروهی را با گرسنگی می­آزردند، جمعی را هنگام داغ شدن ریگ­های مکه برهنه کرده و آنها را روی ریگ‌ها می­خواباندند، تا مسلمانان از دین خود دست بردارند. در این میان برخی هم استقامت می­ورزیدند و هر گونه آزاری را بر خود هموار کرده؛ ولی دست از دین خود بر نمی­داشتند.[[1]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn1) چون رسول­خدا دید که یاران او سخت گرفتار و در شکنجه­اند، به فرمان الهی به آنها فرمود که به کشور حبشه هجرت کنند؛[[2]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn2) زیرا حبشه فرمانروایی دارد که در قلمرو او بر کسی ظلم نمی­شود.[[3]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn3)

  کسانی که برای نخستین بار آماده این سفر شدند، ده نفر بودند و به روایتی دیگر دوازده مرد و چهار زن بودند و به روایتی دیگر يازده مرد و چهار زن بودند.[[4]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn4) در مورد نحوه­ی مهاجرتشان هم روایات مختلفي است؛ به روایت "محمدبن اسحاق" نحوه­ی مهاجرت این چند نفر به صورت انفرادی بود؛ در حالی که روایات دیگر نحوه­ی مهاجرت اول را به صورت جمعی می­داند[[5]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn5) و  این چند نفر نخستین قافله­ی مهاجرت به حبشه بودند و "عثمان بن مظعون"[[6]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn6) امیر بر آنها بود. "ابن سعد" روایت می­کند که آنان کاملاً پوشیده و پنهان هجرت کردند. برخی از ایشان پیاده و برخی سواره آمده بودند و خداوند هم توفیق مهاجرت را نصیب ایشان کرد که همان ساعت، دو کشتی بازرگانی رسید و ایشان را به نصف دینار به حبشه برد. قریش به تعقیب ایشان پرداختند؛ ولی به هیچ یک از ایشان دست نیافتند. زمان مهاجرت آنها در دومین سال آشکار نمودن دعوت علنی بود.[[7]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn7)

علت بازگشت از مهاجرت اول

   مسلمانان به مدت دو ماه شعبان و رمضان در آن دیار ماندند و در شوال سال پنجم بعثت برگشتند. در مورد علت بازگشت مهاجرین، "ابن اثیر" و "واقدی" قائلند که مهاجران پس از شنیدن خبر مسلمان شدن اهل مکه بر اثر داستان "غرانیق" بازگشتند(اگرچه داستان غرانیق بی­پایه و اساس است)؛ اما "ابن هشام" علت بازگشت مهاجرین را بدین صورت بیان می­کند: مهاجرین از مکه به حبشه هجرت کرده بودند… و تحت حمایت پادشاه حبشه در کمال آسایش و امنیت به سر می‌بردند، تا این که به آنها خبر رسید که مشرکین مکه تمامی مسلمان شده­اند، این شایعه دروغ موجب شد که جمعی از مهاجرین پیش از آن که درستی این خبر را تحقیق کنند، بار سفر را ببندند و به سوی شهر و دیار اصلی خود مراجعت کنند.[[8]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn8)

مهاجرت دوم

   زماني كه مهاجرین اول که در حبشه بودند، بر اثر شایعه­ی دروغ مسلمان شدن مشرکین، به مکه بازگشتند. به نزدیکی شهر که رسیدند، متوجه شدند که این خبر شایعه­ی دروغی بیش نبوده و مشرکین مکه مسلمان نشده­اند. از این‌رو جمعی از آنها ناچار شدند، مخفیانه وارد شهر شوند و جمعی به بزرگان قریش پناهده شدند.[[9]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn9) با این حال هنگامی که وارد مکه شدند، تنها عده­ای از آنها بعدها توانستند با پیامبر(ص) به مدینه هجرت کنند و در زمره­ی مهاجرین به مدینه باشند؛ چرا که آنان در حبس مکیان بودند، به طوری که در جنگ بدر و غیره نتوانستند حاضر شوند و برخی از آنها در مکه مانده و تا هنگام مرگ در آن شهر بودند و نتوانستند به مدینه هجرت کنند.[[10]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn10) با این اوصاف اهل مکه دوباره بر مسلمانان سخت گرفتند، به گونه­ای که پیامبر(ص) به ایشان اجازه فرمود که برای بار دوم مهاجرت کنند. بنابراین مهاجرت دوم هم مثل مهاجرت اول نتیجه آزار و شکنجه­ای بود که از سوی قریش بر مسلمانان وارد شده بود که البته از مرحله­ی اول شدیدتر بود.[[11]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn11) روشن است که پس از این که هجرت­کنندگان اول به مكه بازگشتند، مهاجرت دوم صورت گرفت. در تعداد مهاجرین مرحله دوم نیز اختلاف است؛ برخی آنها را هشتاد و سه نفر مرد و یازده زن قریشی و هفت بانوی غیرقریشی می­دانند.[[12]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn12) برخی منابع تعدادشان را هفتاد مرد به جز زنانشان ذکر می­کنند.[[13]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn13)

سفیران قریش در حبشه

   مهاجرین مکه در حبشه منزل کردند و دور از شکنجه مشرکین و صدمات و آزارشان در محلی امن روزگار به سر می­بردند.[[14]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn14) مشرکین که دیدند مسلمانان از چنگالشان فرار کرده و در حبشه به خوشی و آسایش به سر می­برند، بر آنان حسادت کردند. از طرف دیگر از نفوذ مسلمانان در حبشه وحشت كردند؛ زیرا خاک حبشه برای مسلمانان به صورت یک پایگاه محکم درآمده بود و ترس بیشتر آنها از این لحاظ بود که مبادا هواداران اسلام نفوذی در دربار "نجاشی" پیدا کنند و تمایلات باطنی او را به اسلام جلب نمایند و در نتیجه با یک سپاهی نیرومند حکومت     بت­پرستی را از شبه جزیره برافکنند. بدین ترتیب برای بازگرداندن آنها به مکه و آزار ایشان انجمنی تشکیل داده و قرار شد، دو نفر از افراد سخنور و زیرک قریش را انتخاب کرده و به دربار نجاشی بفرستند تا او مهاجرین را از حبشه اخراج کرده و به مکه بازگرداند، برای این منظور "عبدالله‌ بن ابن­ربیعه" و "عمرو‌ بن عاص"[[15]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn15) را انتخاب کرده و با هدایای بسیار برای نجاشی و درباریان او، به حبشه روانه کردند. هدایایی که برای نجاشی برده بودند، تقدیم نمودند، همچنین به هیئت وزیران هدایایی تقدیم نمودند. آنها در ملاقات با هیأت وزیران گفتند: گروهی کم­خردان از میان ما دین ملت خود را ترک کرده­اند و در عین حال دین نجاشی را هم نپذیرفته­اند و یک دین ساختگی که ما و شما آن را نمی­شناسیم برای خود انتخاب کرده­اند؛ اعیان و اشراف قوم آنها ما را نزد شما فرستاده­اند که آنها را برگردانیم.[[16]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn16) آنها از یاران پادشاه خواستند که بدون این که شاه آنها را ملاقات یا با آنها گفت و گو کند، برگردانند؛ اما  آنها نزد نجاشی حاضر شدند و مقصود خود را بیان نمودند، یاران پادشاه رأی دادند که مسلمین را تسیلم آنها کنند. پادشاه غضب کرد و گفت: «به خدا سوگند من هرگز مردمی را که به من پناه آورده و در کشور من زیست کرده و مرا بر دیگران برتر دانسته­اند، تسیلم نمی­کنم؛ مگر بعد از بحث و تحقیق که اگر آن دو نماینده راست گفته باشند، آنها را تسلیم کنم و اگر خلاف آنها باشد، من آنها را پناه می­دهم و در جوار و پناهندگی آنان نیکی می‌کنم.»[[17]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn17)

سخنان جعفر بن ابی­طالب

   نجاشی دستور داد تا مهاجران در مجلس حاضر شوند. او رو به مهاجران کرد و گفت: «این چه دینی است که به سبب آن شما از قوم خود جدا شده­اید و در عین حال دین مرا هم نپذیرفته و دین هیچ یک از ما را نیز قبول نکرده­اید؟ "جعفر" گفت: «ای پادشاه، ما مردمی گمراه بودیم که بت‌ها را پرستش می­کردیم و مردار می‌خوردیم، مرتکب کارهای زشت می­شدیم، صله رحم نمی­کردیم و همسایه را آزار می­دادیم... تا آن که خداوند متعال برای ما پیغمبری فرستاد و ما نسب او را خوب می­شناسیم و او را راستگو و امین می­دانیم، او ما را به عبادت خدای یگانه دعوت کرد که هیج چیز را با خدا شریک نکنیم و پرستش بت‌ها را ترک گويیم. او به ما امر کرده که راست بگويیم و امانت­داری کنیم، همسایه و پناهنده را نیک بداریم و از کارهای زشت و خون‌ریزی بپرهیزیم، از ارتکاب کارهای بد و زورگویی و خوردن مال یتیم دوری کنیم. او ما را به نماز امر کرد ... [سپس ادامه داد] سپس ما به او ایمان آوردیم و ایشان را تصدیق کردیم. آن چه را که بر ما حرام کرده، حرام دانستیم. و آن چه را حلال شمرده پذیرفتیم.

   قوم ما به همین خاطر بر ما ستم نموده و مانع دین‌داری ما شدند و به کشور شما آمدیم و شما را از دیگران برتر و بهتر دانستیم و امیدوار هستیم که نزد تو ستم بر ما روا نباشد.»[[18]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn18)

   نجاشی گفت: آیا از آن چه پیغمبرت، بر شما آورده چیزی به خاطر داری؟ جعفر گفت: آری، نجاشی گفت : بخوان! جعفر شروع به خواندن قسمتی از آغاز سوره­ی «کهیعص» کرد، "ام­سلمه" مي‌گوید: نجاشی از شنیدن آیات قرآن چنان گریست که قطرات اشک ریش انبوه و صورتش را فرا گرفت...»[[19]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn19) پس از چند روز عمرو بن عاص به نزد نجاشی آمد و گفت: «اعلی حضرتا، این بی­خبران درباره­ی "عیسی" سخن عجیبی می­گویند، شما کسی را به نزد ایشان بفرستید و سخن ایشان را درباره حضرت عیسی جویا شوید! فرستاده نجاشی به نزد مهاجرین آمد. چون مهاجرین به نزد نجاشی آمدند، رو به ایشان کرده و گفت: شما درباره­ی عیسی بن مریم چه می­گویید؟ جعفر بن ابی‌طالب گفت: «...ما معتقدیم که حضرت عیسی بنده و پیامبر(ص) و روح خدا و کلمه­ی الهی است که به مریم بتول داده شده است.»[[20]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn20) نجاشی دست خود را به طرف چوبی که روی زمین بود دراز کرده آن را برداشت و گفت: «به خدا سخنی که تو درباره­ی عیسی گفتی با حقیقت فاصله ندارد.» پس به مهاجرین گفت:«شما با خیالی آسوده به هر جای حبشه که می­خواهید بروید و بدانید که در امان ما هستید.»[[21]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570#_ftn21)

بازگشت مهاجرین

   مهاجرین در حبشه بودند، تا این که رسول­خدا(ص) "عمرو بن امیه صخری" را درباره­ی بازگشت با نامه­ای به سوی نجاشی فرستاد و نجاشی پس از رسیدن نامه­ی حضرت جمعی از آنها را در دو کشتی جای داده و به وطن خویش فرستاد. مهاجرین پس از فتح خیبر به مدینه رسیدند و چون چشم رسول­خدا(ص) به جعفر بن ابی‌طالب افتاد، او را در بر گرفت و میان دیدگانش را بوسیده و فرمود: «نمی­دانم از فتح خیبر یا از ورود جعفر شاد باشم.»[[22]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftn22" \o "" \t "_blank)

[[1]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref1" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، السیره النبویه، ترجمه سیدهاشم رسولی، تهران، کتابفروشی اسلامیه، 1348، جا، ص196.

[[2]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref2" \o "" \t "_blank) . همان، ج1، ص199؛ احمدبن ابی یعقوب [ابن واضع] تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آتی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه، 1371، چاپ ششم، ص385.

[[3]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref3" \o "" \t "_blank) . محمدبن اسحق، السیر و المعاری، تحقیق  دکتر سهیل زکار، قم، دارالفکر دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، 1368.

[[4]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref4" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، پیشین، ج1، صص199ـ200؛ احمد بن ابی یعقوب [ابن واضح]، پیشین، ج1، صص86ـ385 و محمدبن سعد [کاب واقدی]، طبقات الکبیر، ترجمه دکتر دامغانی، محمود مهدوی، تهران انتشارات فرهنگ و اندیشه، 1374، ج1، صص190ـ191.

[[5]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref5" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، نشر مرکز، 1383، چاپ سوم، ص15 و ابن سعد، پیشین، صص91ـ190.

[[6]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref6" \o "" \t "_blank) . السیره النبویه، ج1، صص199ـ200.

[[7]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref7" \o "" \t "_blank) . ابن سعد، پشین، ج1، صص91ـ 190؛ همان، ج1، ص190، بلادزی، انساب الاشراف، تحقیق محمود الفرس العظم، دمشق، مؤسسه علمیه ثقانیه، 1997، چاپ اول، ج1، ص223؛ ابن اثیر، عزالدین علی؛ تاریخ کامل، به اهتمام دکتر سادات ناصری، ناشر مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج1، ص83.

[[8]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref8" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، پشین، ص232.

[[9]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref9" \o "" \t "_blank) . ابن اثیر، پیشین، ج1، صص83ـ84؛ بلاذری، پیشین، ج1، ص191.

[[10]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref10" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، سیره النبویه، ج1، ص232.

[[11]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref11" \o "" \t "_blank) . ابن اسحاق، پیشین، ص213.

[[12]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref12" \o "" \t "_blank) . ابن سعد، پیشین، ج1، ص193.

[[13]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref13" \o "" \t "_blank) . یعقوبی، پیشین، ج1، صص86ـ385.

[[14]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref14" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، سیره رسول الله، ص151.

[[15]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref15" \o "" \t "_blank) . ابن اثیر این دو نفر نماینده را عمروبن عاص و عبدالله بن ابی امیه ذکر می‌کند. ابن اثیر، پیشین، ج1، ص87.

[[16]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref16" \o "" \t "_blank) . همان، ج1، ص87.

[[17]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref17" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، السیره النبویه، صص205ـ206.

[[18]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref18" \o "" \t "_blank) . ابن اثیر، پیشین، ج1، صص88ـ89، ر.ک به ابن هشام، السیره النبویه، صص207ـ208.

[[19]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref19" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، پیشین، ص209، محمد بن اسحاق، پیشین، ص215.

[[20]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref20" \o "" \t "_blank) . ابن اثیر، پیشین، ج1، ص89، ابن هشام، السیره النبویه، ج1، ص210.

[[21]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref21" \o "" \t "_blank) . ابن هشام، پیشین، ج1، ص210.

[[22]](http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=35570" \l "_ftnref22" \o "" \t "_blank) . همان، ج2، صص243ـ 244.

**پیوست2**

**رد پای این باصلاح هجرت اول در تفاسیر و روایات**

در دو تفسیر روائیِ «برهان» و «نور الثقلین» ذیل آیه های 41 و 110 سوره نحل (که تنها جاهایی است در قرآن که قبل از هجرت رسول الله – ص – این بحثِ هجرت مطرح است) نه در دو تفسیرِ روائیِ فوق الذکر و نه در بحث روایتی المیزان ، هیچ روایتی راجع به آن باصطلاح هجرت اول نیست ، اما ، المیزان در متن تفسیر خویش ذیل آیه 41 همینجوری و بدون هیچ توضیحی گفته که دو هجرت بوده ، یکی به حبشه و دومی هجرت رسول خدا (ص) ، که این ، می باید نظر شخصی مرحوم علامه بوده باشد ، و قاعدتا می باید تحت تاثیر اقوال سیره نویسان باشد ، و البته این دقتی که ما کرده ایم آن مرحوم نکرده بوده و به این اشتباه افتاده ، و از همین قول آن مرحوم میتوان فهمید که برخی از متقدمینِ مفسران نیز دچار همین خطا شده اند .

**خلاصه اینکه این باصطلاح هجرت اول ماخذ قرآنی که ندارد هیچ ، حتی ماخذ روائی نیز ندارد و نمیدانیم کدام مفسر اول بار دچار این خطا شد و قول سیره نویسان را درست پنداشت و در تفسیر خویش ذکر کرد و متاخرین هم بدون تدقیق و تحقیق آن را درست فرض کرده و در تفاسیر خویش ذکر کردند ، و مرحوم علامه نیز در المیزان به همچنین .**

**پیوست 3**

**نقد یکی از اساتید علوم قرآنی و جواب آن**

**الف - نقد**

مطالبی را که در مورد تحقیق آقای گنجه ای به نظرم رسید تقدیم می کنم که البته نه مستندسازی شده و نه متکی بر تحقیقی جامع است. فقط ان قلت هایی است ابتدایی بر برخی فرضها و استدلالهای آن متن:

1. وجود برخی اشارات گذرا یا مفصل به رویدادهای عصر نزول، به این معنا نیست که همه وقایع در قرآن مورد اشاره قرار گرفته است یا باید چنین می بوده. جناب گنجه ای به موارد مذکور در قرآن اشاره کرده اند اما وقایع متعددی هم هست که نمی توان ردی از آنها به صراحت در قرآن دید. به همین جهت تاریخگذاری دقیق سوره های مکی ممکن نیست.

انعکاس ایذاء مسلمانان در مکه به دست مشرکان را می توان در قصص انبیای گذشته مشاهده کرد. دلیلی در دست نیست که این ایذاء و آزار مختص دوران اخیر مکی باشد. اگر یک برده مسلمان می شد ارباب مشرک او چه رفتاری با او می کرد؟ مسلمانان برخورداری چون ابوبکر با خریدن و آزاد کردن این بردگان آنها را نجات می دادند ولی باز هم موالی و نیز افرادی که وابستگی به قبیله قدرتمندی نداشتند همچنان در خطر بودند.

2. چه بسا مواردی از آیات مکی که در آنها به هجرت اشاره شده و متخصصان علوم قرآنی آنها را آیات مدنی دانسته اند که بعدا به سوره الحاق شده اند، به همین هجرت صغری اشاره داشته باشند.

3. هر جعل تاریخی یک انگیزه قوی (معمولا قومی، نژادی، مذهبی، فرقه ای) طلب می کند. چه انگیزه ای می توان برای جعل این داستان تصور کرد؟

شرف سازی یا جعل افتخارات دروغین برای افراد و قبایل گرچه که وجود داشته است، اما جناب گنجه­ای توضیح نداده اند که کدام شخصیت ها از این افتخارسازی منتفع می شده اند؟ ما از این افراد  تعداد کمی مانند جعفر بن ابی طالب و عثمان بن مظعون را می شناسیم که هر دو به اندازه ای افتخارات داشته اند که وارثان آنها نیازمند فضیلت سازی دیگری برایشان نباشند (سبقت در اسلام  برای هر دو، شرکت در بدر برای دومی و شهادت برای اولی). سایرین برای این گمنامند که واقعا افرادی بدون وابستگی قبیلگی بوده و چه بسا برای همیشه در حبشه ماندگار شده اند. جناب گنجه ای شواهد کافی برای اثبات جعلی بودن این داستان نیاورده اند.

این که ام سلمه داستانی را نقل کند به این معنا نیست که خود شاهد آن بوده چه بسا او حکایتی مشهور را تعریف می کند. این امر نمونه های بسیاری هم دارد صرف نظر از این که هر روایت تاریخی امکان دروغ و جعلی بودن را با خود دارد. مثلا روایت بدء وحی را عایشه نقل می کند که قطعا در زمان حادثه متولد نشده بود. با این وصف، هیچ روایتی از ابن عباس را نباید پذیرفت چون قطعا روایات او مرسل است. به نظر می رسد در مورد سند روایت، بیش از مرفوع یا مرسل بودن، شخصیت و راستگویی راوی مهم است.

4. این که ماندن در شرایط نامساعد بر هجرت برتری دارد، معلوم نیست. شاید افرادی ضعیف (از لحاظ پشتوانه قبیله و موقعیت اجتماعی) مانند عمار که راهی دیگر نمی یافته اند جز به زبان آوردن کفر، معاف از بازخواست باشند. اما این بدان معنا نیست که راههای دیگر و حتی بهتری از تقیه وجود ندارد. خود قرآن در سوره نساء 97 کسانی را که به واسطه استضعاف زندگی معنوی شایسته ای نداشته اند توبیخ می کند و می گوید الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها.

5. ماندن در مکه فی نفسه مطلوب نبود بلکه دفاع از پیامبر مطلوب بود و این کار هم از افرادی که مهاجرت به حبشه کردند بر نمی آمد. لذا هجرت برای آنها مفیدتر بود. ماندن کسانی که حتی امکان دفاع از خود را نداشتند در مکه هیچ موقعیت رسول خدا تقویت نمی کرد تا بگوییم رفتن آنها باعث تضعیف آن حضرت شده است.

6. افرادی که مهاجرت کردند، یا کسانی بودند که وابستگی قبیلگی که بتواند از آنها حمایت کند نداشتند و یا این که جوانانی از خاندان های اشراف مکه بودند که تحت فشار و آزار و حبس خانواده خود قرار می گرفتند. مسلما جعفر بن ابی طالب که از بنی هاشم بود یا عثمان بن مظعون که از دیگر تیره های قریش بود و هر دو افراد بالغ  و میانسالی بودند در چنین تنگنایی نبودند، حضور آنها در جمع مهاجران اولیه را می توان برای راهنمایی و سرپرستی یا حتی تعلیم  تصور کرد.

7. نولدکه سوره مریم را مربوط به دوره میانی مکی می داند و ما دقیقا نمی دانیم که در کدام سال نازل شده است، سبک و اسلوب سوره هم آن را قدیمی تر از سوره های حوامیم جلوه می دهد.

روی هم رفته، این روایت تاریخی کمتر از آن دچار مشکل است که بخواهیم اصالت آن را زیر سوال ببریم، هر چند همچون هر روایت تاریخی دیگر لزوما جزئیات روایات منطبق با واقع نباشد.

**ب – جواب آن**

پاسخ جنابعالی را میتوان به دو قسمت تقسیم کرد : قسمتی که به قسمت اصلی که استدلال قرآنی دارد مربوط است ، و قسمتی که ناظر به بقیه مطلب است که خود این بنده هم ، بر قسمت اخیر اصراری نداشته ، و فقط ، فرضیه ای مبتنی بر احتمالاتی که معمولا به ذهن می آید ، مطرح کرده ام .

لذا در اینجا به آن قسمت از فرمایش جنابعالی که به قسمت اول مربوط است می پردازم :

1 - عرضی که من کرده ام این است که «به دستور خدا» و «به دستور رسول خدا» بودن این داستان را رد کرده ام و شواهدی آورده ام که نشان میداد که سیستم وحی چه جزئیاتی را (که به وحی مربوط باشد) گفته ، و اگر چنین چیزی می بود (یعنی اگر به دستور خدا و رسول میبود) ، از آنجا که از لحاظ اهمیت ، از آن مواردِ بسیار ریز بسیار مهم تر است ، نمیتوانست در قرآن منعکس نشود .

من عرض نکرده ام که قرآن «همه چیز» را گفته ،

با وجود این اگر به فرمایش شما : «وقایع متعددی هست که نمیتوان ردی از آنها در قرآن» یافت ، اگر هر کس بتواند حتی یک مورد از آن «وقایع متعدد» را (به شرطی که به وحی مربوط باشد) شاهد بیاورد این بحث بنده باطل خواهد بود (این گوی و این میدان و امکان قراردادن جایزه نقدی هم منتفی نیست)

2 – فرموده اید «چه بسا» مواردی از آیات مکی که در آنها به هجرت اشاره شده و متخصصان علوم قرآنی آنها را مدنی دانسته اند به همین هجرت صغری اشاره داشته باشد .

این بنده عرض میکنم که من (در بحث اصلی) دلیل و شواهد متعدد قرآنی ذکر کرده ام ، و «چه بسا» (و کلماتی مانند آن که حاکی از عدم قطعیت است و خواننده را در سرگردانی میگذارد) نگفته ام و نتیجه ای که گرفته ام متکی بر احتمالات نیست بلکه متکی بر شواهدی است که با دقت و تفصیل ارائه داده ام و انتظار دارم در پاسخ خویش سخن محکم و مستدل بشنوم (گرچه به پشتوانه روش تفسیری خویش و مطالب مندرج در بحث ترتیب نزول و تاریخ نزول خویش فرمایش فوق را رد میکنم)

غیر از این دو مورد اصلی ، مطالب دیگری در فرعیات هست ، که این بنده در متن مطلب مذکور جواب روشنی به برخی از آنها داده ام (و اگر دقتی شود معلوم خواهد شد که جواب آنها در خود متن هست) بقیه مطالب که قبلا در متن به آنها پرداخته نشده ، را ، ذیلا جواب میدهم :

1 - فاصله زمانی کتاب «نولدکه» با ما تقریبا 140 سال است ، آیا علوم قرآنی در این 140 سال تعطیل بوده؟

کار سترگ مرحوم مهندس بازرگان ، کار تحقیقی این قلم (که برای 114 سوره وبرای حدود 900 پاراگراف «عصاره محتوا» استخراج کرده و بوسیله آن لیست های ترتیب و تاریخ نزول آن بزرگوار را بهبود بخشیده) و کار های تحقیقی آنهمه محقق دیگر که به نتایجی مغایر با نتایج نولدکه رسیده اند چه؟

2 – عصاره محتوای قصص انبیاء به ، باتوجه به «عصاره محتوا» 114 سوره و حدود 900 پاراگراف که فوقا اشاره شد نشان میدهد که آنها پیامهای روشنی داشته اند دال بر پیروزی نهائی حق بر باطل و امید دادن به مسلمانان ، و چیزی که از محتوای آنها در نمی آید همان چیزی است که احتمال آن را داده اید ، و مقداری باز خوانی آن قصص به سهولت این را نشان میدهد .

**پیوست 4**

**دلایلی که اخیرا در تایید نظرم یافته ام**

درصفحه 97 کتاب «رهیافتی به قرآن کریم در تعریف قرآن» (از محمد عابد الجابری و ترجمه دکتر محسن آرمین – نشر نی چاپ دوم 1393) چنین نوشته :

…مصادر ما نصّ نامه پیامبر (ص) به نجاشی را گزارش کرده اند که در آن اورا از اعزام مهاجران مسلمان به حبشه به ریاست پسرعمویش جعفربن ابوطالب آگاه ساخته و به بزرگداشت و توجه به ایشان توصیه کرده است.

این نامه در قرن گذشته به عنوان سندی تاریخی و واضح کشف شد . متن نامه چنین است :

[در گوگل عبارت "نامه پیامبر به پادشاه حبشه" را سرچ کردم ، جوابهای خیلی زیادی آمد ، یک به یک آنها را باز کردم و خواندم ، همه آنها بدون یک واو کم و زیاد متن زیر را داشتند]

بسم الله الرحمن الرحیم‏  
من محمد رسول الله الی النجاشی ملک الحبشة. سلام علیک! فانی احمد الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن. و اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمة القاها الی مریم البتول الطیبة الحصینة، فحملت بعیسی، حملته من روحه و نفخه کما خلق آدم بیده. و انی ادعوک الی الله وحده لا شریک له و الموالاة علی طاعته و ان تبتغی و تؤمن بالذی جائنی. فانی رسول الله (.....) و انی ادعوک و حنودک الی الله عزوجل. و قد بلغت و نصحت، فاقبلوا نصیحتی. و السلام علی من اتبع الهدی.  
این نامه توسط عمرو بن امیه به دربار نجاشی فرستاده شد.

[برخی از سایت ها نیز چندین نامه پیامبر (ص) را که در سال ششم بعد از هجرت برای سران جهان آن روز – خسرو پرویز و هرقل و مقومس وغیره – نوشته بود نقل کرده و همان متن فوق را به عنوان نامه آنحضرت به پادشاه حبشه بدون یک واو کم و کاست نقل کرده اند ]

نامه ای که نویسنده کتاب مذکور نقل کرده و دکتر آرمین ترجمه نموده همان متن فوق است اما در جائی که با (.....) مشخص کرده ایم این مطالب را اضافه بر آن دارد :

**(پسر عمویم جعفر را به** **همراهی گروهی از مسلمانان به سوی تو میفرستم . پس چون نزد تو آمدند ،** **پذیرایشان باش و تکبر را رها کن)**

به نظر من این مطالب (دو سطر فوق) جعلی است به دلایل زیر :

1 – در کتاب مذکور چنین گفته :

در کنار این نامه تصویر اصل سند آن را که توسط مستشرقی به نام د. م دنلوب کشف و در سال 1940 م. منتشر شد می آوریم . همچنین اشاره میکنیم که عبارت «بعثت الیک» (....یعنی شروع همان جمله پسر عمویم جعفر . . .) از این سند ساقط شده است . نویسنده کتاب مذکور مطلب فوق را به «مجموعة الوثائق السیاسیه للعهد النبوی و الخلافة الراشده – گردآورنده محمد حمیدالله، ط5. دار النفائس بیروت 1985 ارجاع داده است) – جمله مذکور – که ما مدعی جعلی بودنش هستیم و جابری گفته که از متن سند اسقاط شده - چطور «ساقط شده»؟ آیا توسط مستشرقی که آن را کشف کرده ساقط شده؟ (که این فرض خیلی مضحک است) یا اینکه توسط دارالنفائس مذکور ساقط شده؟ (که این فرض هم عجیب است)

البته تحلیل من این که آن کتاب را خوانده ام و نویسنده اش را شخص بسیار وزینی یافته ام ، این است که این جعل توسط خود او انجام نشده بلکه توسط آن «گرد آورنده» انجام شده و نویسنده هم (که این موضوع در طول سخنش یک موضوع فرعی بوده) وسواس به خرج نداده و متفطن این موضوع نشده است که نامه مذکور چقدر شبیه نامه های ششم هجرت است .

2 – همچنین «د.م دنلوب» را در گوگل سرچ کردم و دو نوع مطالب آمد :

یکنوع مطالب راجع به لاستیک با مارک دانلوب بود که به بحث ما بیربط است . نوع دوم مطالب نشان از تحقیقاتی داشت که که شخصی به همین نام مقالات و تحقیقاتی در باره یهودیان و صهیونیسم داشت که آنهم به این بحث بیربط است .یعنی اینکه از سرچ آن نام نیز چیزی تایید نشد .

3 – در همان کتاب پس از نقل نامه مذکور چنین ادامه داده :

سفیر پیامبر وارد دربار نجاشی گردید و نامه پیامبر را بدست نجاشی داد و از محبتهای گذشته او **(این هم – در صورت صحت - دلیل دیگری است که نامه مذکور نامه سال ششم هجرت** **بوده نه در سال پنجم بعثت)** در حق مسلمانان مهاجر تشکر کرد و خاطر نشان ساخت که پیامبر اسلام و مسلمانان خاطره دوستیهای شما را فراموش نمی‏کنند. آن‏گاه گفت که: اسلام و محمد موعود انجیل عیسی می‏باشند، بنابراین شایسته است پادشاه و مردم حبشه اسلام آورند و در دنیا و آخرت سعادتمند باشند. او یادآوری کرد که در غیر این صورت مانند قوم یهود به سرنوشت بدی دچار خواهند شد. او تأکید کرد که اسلام شکل تکامل یافته ادیان آسمانی گذشته است. پادشاه حبشه در پاسخ گفت: من شهادت می‏دهم که این پیامبر، همان است که همه اهل کتاب در انتظار او هستند. آن گونه که موسی از آمدن عیسی خبر داد، عیسی نیز از ظهور محمد خبر داده است. اما فعلا موقعیت را برای دعوت مردم این کشور به اسلام مناسب نمی‏دانم و افزود که اگر ایجاب می‏کرد، خودم خدمت پیامبر می‏رسیدم.  
آنگاه نامه‏ای در پاسخ به نامه پیامبر نوشت:  
به نام پروردگار مهربان و بخشنده! این نامه‏ای است به رسول خدا، محمد، از جانب نجاشی.  
درود بر کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، درود بر شما باد. نامه شما در رابطه با نبوت و شریعت عیسی به دستم رسید. به پروردگار زمین و آسمان سوگند! آنچه مرقوم نموده بودید، عین حقیقت است. من محتوای نامه شما را با جان و دل می‏پذیرم. و آنچه را که در رابطه با مسلمانان مهاجر به این سرزمین اشاره فرمودید، تا آنجا که زمینه کشور ایجاب می‏کرد، انجام وظیفه شد. من به وسیله این نامه به رسالت شما گواهی می‏دهم و می‏گویم که کتب آسمانی گذشته بشارت رسالت شما را داده‏اند. من در حضور پسر عموی شما جعفر بن ابیطالب مراسم ایمان به اسلام و بیعت با شما را انجام داده‏ام. اینک من جهت رساندن پیام و اسلام خودم، پسرم رارها را به حضور شما اعزام می‏دارم و اعلام می‏کنم که من جز خود، ضامن دیگری نیستم. و اگر بفرمائید، شخصاً حضورتان شرفیاب می‏شوم.

توجه دارید که قسمت اخیر (که با نقطه چین مشخص شده) خیلی رسوا است ! اگر این اتفاق افتاده بود و پادشاه حبشه مسلمان شده بود و پسرش را به همراه نامه رسان به مکه فرستاده بود بالاخره توجه کسی را جلب میکرد و یک روایتی از زبان ائمه ما بعد ها صادر میشد یا همین ابن هشام و امثالهم روی این قضیه خیلی مانور میدادند .

در آن روزگاری که که بنا بر قول همین سیره نویسان (که البته من این قولشان را قبول ندارم) که مسلمانان مثلا تحت «فشار های شدید» بودند آیا عاقلانه است که یک پادشاه – که از قضا خوشنام و فهمیده هم بود – اینقدر بی احتیاطی کند و بی گدار به آب بزند و . . (چیزی که با آنهمه محافظه کاری او - که در انتهای نامه منسوب به اوهم فوقا دیده اید وجود دارد - جور در نمی آید)

4 – این موضوع اگر صحت داشت چرا کوچکترین ردی از آن در قرآن دیده نمیشود؟

5 – عبارت «تکبر را رها کن» در متن ادعائی در نامه اول از آدم معمولیی که کمی عقل داشته باشد بعید است ، چه رسد به آن حضرت که تربیت شده وحی و عامل به جادلهم بالتی هی احسن بود و اینقدر را می فهمید که جمله «تکبر را رها کن» به آدم معمولی هم برمیخورد و ناراحتش میکند چه رسد به یک شاه !

6 – در کتاب مذکور ، از لحاظ تاریخ آن به اصطلاح هجرت (که گفته اند سال پنجم بعثت بوده) ، نیز ، مطالبی هست که با مراد عنوان کنندگان آن باصطلاح هجرت کاملا مغایرت دارد .

**پیوست 5**

**چطور شد که به این موضوع شک کردم؟**

1 - تقریبا 25 سال پیش روشی را در تفسیر قرآن کار کردم که بر این موضوع مبتنی بود که قبل از شروع به تفسیر هر سوره باید برایم روشن باشد که «عصاره محتوای سوره» چیست .

(شرح بیشتر در کتاب آموزش تفسیر قرآن از همین قلم)

2 – بر اساس موضوع فوق کل سوره ها را تفسیر کردم و برای 114 سوره و 871 پاراگراف قرآنی «خلاصه محتوا» استخراج کردم .

(که در کتاب «راهنمای تحلیلی» موجود است)

3 – بطور تصادفی متوجه شدم «عصاره محتوا»ی همه سوره های «حم»دار تقریبا عین هم است ، کنجکاو شدم و دیدم راجع به «الر»دارها و «الم»دار ها هم همینطور است و با توجه به «عصاره محتوای آن سوره ها نتیجه گرفتم که کلیه سوره های «حم»دار باید قبل از کلیه سوره های «الر»دار نازل شده باشد و همچنین کلیه سوره های «الم»دار می باید پس از کلیه سوره های «الر»دار نازل شده باشد .

(شرح بیشتر در کتاب سخن نو در ترتیب و تاریخ نزول سوره ها ازهمین قلم)

4 – با کمک 1 و 3 لیست ترتیب نزول و تاریخ نزول مرحوم مهندس بازرگان را اصلاح کردم .

5 – سالهای زیادی است که قرآن روزانه ام را به ترتیب مذکور در قسمت 4 میخوانم ، و در این راه یک موضوع مهمی را فهمیده ام و آنهم این است که این نوع خواندن اطلاعاتی به خواننده میدهد که آن را در هیچ جائی نمیتواند پیدا کند و انگار که دارد قدم به قدم آنحضرت را دنبال میکند و غم هایش را درک میکند و رفتار هایش و تصحیحاتی که از سوی صاحب وحی میشود همه را احساس میکند ، همچنین فهمیده ام که در اینطور مطالعه قرآن ، خواننده درک میکند که چنان جزئیاتی در کلام وحی هست که نقص منابع و مدارک را برای «درک اوضاع و احوال آن روزها» را تا حدّ زیادی رفع میکند و چنان جزئیاتی از این طریق در روشنائی قرار میگیرد که برای کسانی که قرآن را کم میخوانند و به ترتیب رایج میخوانند اصلا قابل حس و درک نیست .

6 – با توجه به آنچه تا کنون گفته ام مدتی بود که این سوال برایم پیدا شده بود که «چرا در قرآن راجع موضوعی به این اهمیت - یعنی باصطلاح «هجرت اول» - کوچکترین اشاره ای و اماره ای و قرینه ای نیست»؟ تا اینکه در یکی از این بحثهای ایمیلی داخل انجمن مطالعات موضوع را انکار کردم ولی راجع به آن مورد واکنش قرار گرفتم و جدا مسئله دار شدم و پیگیری کردم ، تا اینکه که منجر به نگارش این مطلب شد که به مناسبت میلاد امیر المومنین(ع) به عنوان هدیه در سایت انجمن مطالعات قرار دادم .

7 – یعنی اینکه کشف موضوع مذکور یکی از نتایج این روش تفسیری است که این فقط یکی از فواید آن است و آنقدر فواید مهم دیگر دارد که اگر اهل مطالعات و مباحثات قرآنی بدانند ، هر فرصتی را که بدستشان می آید مصروف توجه به آن و فراگیری آن و بکار بستن آن و آموزش دادن آن به دیگران خواهند کرد ، ولی از آنجا که روحانیون زیر بار دانشگاهیان نمیروند ، و معارف خوانده ها زیر بار مهندس ها نمیروند ، حتم دارم کسی به این سخن اهمیت در خور را نمیدهد و این نوشته ام در همینجا محبوس می ماند ، ولی من به وظیفه اخلاقی ام عمل میکنم و این موضوع را ذکر میکنم تا اینکه شاید از طریق شذّ و ندر و من حیث لا یحتسب و در دجله انداز ، یکنفر «اهل» این موضوع توجهش به آن جلب شود و این روش تفسیری جای مناسب خویش را بیابد .

**از این قلم :**

**الف – کتب مرتبط با علم تفسیر قرآن**

**1 – آموزش تفسیر قرآن کریم**

خودِ اصلِ تفسیر ده جلدی ما که « **سخن نو در تفسیر قرآن**» نام دارد مبتنی بر یک رویکرد تفسیری جدید است که با توجه به مبانی و قابلیت ها و آثار و نتایجش تا کنون نظیر و مشابهی نداشته است و لذا واقعا « **سخن نو**» میباشد و میتواند مطلوب نواندیشان و روشنفکران مسلمان باشد .

**مبنای اصلی تفسیری ما در تفسیر « سخن نو» این است که قبل از اینکه وارد کارِ تفسیرِ یک قطعه قرآنی بشویم ، می باید پیشاپیش دانسته باشیم که «خلاصه محتوا»ی سوره ای که قطعه مورد نظر ما در آن است ، و همچنین خلاصه محتوای خود قطعه قرآنیِ مورد نظر چیست .**

ما برای این کار (یعنی دانستنِ پیشاپیشِ آن دو مورد پیشگفته) «روش» و «الگوریتم»ی ساخته ایم که به روشنی و تفصیل در این کتاب توضیح داده شده است .

روش مذکور شباهتی دارد به کار کسانیکه در آزمایشگاه ها با درصد گیریِ نتایج و رسم نمودارها نتیجه گیری هایی میکنند ، و نیز شباهت دارد به کار تحلیلگرانی که – مثلا - در سازمان ملل متن سخنرانی رهبران کشورها را بررسی میکنند و در این راه از شمارش کلمات و میزان تکرار آنها سعی میکنند منظور غائی سخنران را کشف کنند ، و همچنین شباهت دارد به کار کسانیکه در مراکز آمارگیری با تجزیه و تحلیل داده های آماری نتایج کیفی میگیرند . به عبارت دیگر در این روش نیز از یافته های کمّی نتایج مفهومی گرفته ، و بوسیله آن متن اصلی بهتر فهمیده میشود .

روش مذکور علاوه بر کمک موثر در درک بهترِ معنی متن قرآن کریم فواید ارزشمند مهم دیگری نیز دارد که ذیلا عرض میکنیم :

(**1) - استفاده از این روش ، سبب حفظِ خطِّ سیرِ مطلبِ سوره­ هایِ بلند** **در ذهن تلاوت کننده میشود** .

**(2) - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول** **سوره­ها» کمک نموده است .**

**(3) - با استفاده ازاین روش ، ابهام 1400 ساله حروف مقطعه گشوده شده** **، و برای آنها معانی معقول و قابل پذیرشی پیشنهاد ­شده است .**

**(4) – با استفاده از این روش در بسیاری از جاهای پراختلاف بین مفسران رفع اختلاف شده است** (برای توضیح بیشتر در بارهردیف های 2و3و4 فوق در قسمت های آتی همین بروشور مطالبی آمده است)

**(5) - با استفاده از این روش برای قَسَم­های قرآنی معانی معقول و مقبولی** **ارائه ­شده** (درحالیکه معمولا در تفاسیر می بینید هنگام معنی کردن قسم ها از روایات و یا نقل قول قدمااستفاده میشود)

**(6) - با استفاده ازاین روش برای بسیاری از آیات ، معانی جدیدی** **ارائه ­شده است .**

**(7) – با استفاده از این روش به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها** **نشده­اند کمک شده است .**

**(8) – با استفاده از این روش انسجام ارتباطیِ آیات در داخل سوره­ها نشان داده شده است .**

در این کتاب **هشت کلید تفسیری مهم** ارائه داده ایم که بی توجهی به آنها ، و رعایت نکردنشان ، نه تنها مفسر را از رسیدن به نتیجه مطلوب دور میکند ، بلکه ، اغلب ، سبب خطاهای مهم نیز میگردد .

در این کتاب ضمن توضیح کافی مطالب فوق ، نمونه و **سرمشق آموزشی** هم ارائه کرده ایم تا نوآموزان این رشته بتوانند اولین قدم های خویش را با توجه به آن سر مشق ها بردارند ، و همچنین از طریقِ طرحِ برخی **سئوالات تیپیک** ، به عنوان نمونه ، به نو مفسران کمک کرده ایم در بحث های خود سوال های ممکن خوانندگان خود را پیشاپیش در نظر گرفته و با جواب دادن به آنها کار اصلی خویش را (که تفسیر متن قرآنیِ در دست باشد) پی گیرند .

این کتاب به اشخاص مستعد و علاقمندِ کارِ تفسیری کمک میکند خودشان راسا به استنباط از قرآن کریم بپردازند .

**2 – آسیب شناسی تفاسیر قرآن کریم**

تفاسیر قرآن کریم – حتی برخی تفاسیر مطرح و مشهور – از آنجا که برخی از کلید های تفسیری ما را نمی شناخته اند و لذا رعایتشان نکرده اند ، بعضا در استنتاج های نهائی خویش دچار خطاهای فاحشی شده و معانیی ارائه کرده اند که نمیتواند مقبولیتی داشته باشد .

در این کتاب برخی از این نوع خطا ها را مطرح نموده تا مفسران جوان اهمیت کلید های تفسیری مذکور را درک نموده و آنها را به دقت رعایت کنند .

**3 – صدها ایراد بر تفاسیرِ کلاسیک**

این کتاب نیز بار آموزشی دارد ، و منظور از تدوین آن نشان دادنِ کاملترِ خطاهائی است که بطور خیلی مجمل و اشاره ای در کتاب آسیب شناسی تفسیر قرآن کریم (ردیف 2 فوق) مطرح شده ، و البته اجابت درخواست برخی از خوانندگان عزیز همان کتاب نیز (که خواهان نمونه های بیشتری بوده اند) در نگارش این کتاب موثر بوده است .

در این کتاب بیش از دویست ایراد ، مربوط به نصف حجم قرآن کریم (به ترتیب نزول) آورده شده ، و فیش - یاداشت های بیش از دویست و پنجاه ایراد دیگر نیز تهیه شده ، که پس از فراغت از کارهای در دست – انشاءالله بزودی- بصورت جلد دوم همین کتاب ارائه خواهدشد. در این کتاب برای استخراج ایراد ها ، مطالعه تفاسیرِ مورد نظر بصورت «تورق» (ونه خیلی دقیق) انجام شده و اگر بطور دقیق کار میشد ایرادهای بسیار بیشتری ظاهر میشد اما چون منظور ما به همین مقدار هم حاصل میشود از تدقیق بیشتر صرفنظر نموده و انتظار داریم مفسران جوان به آن بپردازند .

**4 – سخن نو ، در ترتیب نزول ، و زمان نزولِ ، و حروف مقطعه**

نکته بسیار مهم در باره این کتاب این است که ضمن اینکه به سه موضوع جذابِ ( ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، در جریان این کار از **دو کلید تفسیری مربوط به این روش تفسیری** استفاده نموده ، و اگر از آنها استفاده نمیشد نتایجی که که در این کتاب حاصل شده است حاصل نمیشد ، و این موضوعی است که قاعدتا نباید از دید نومفسران و جوانان مفسر دور بماند .

**5 – هند بوکِ مفسرانِ موضوعی**

موضوع این کتاب «جستجویِ موضوعی» در موضوعاتی با تنوع زیاد در متن قرآن کریم است که در فایل word آن صورت میگیرد .

متن کتاب طوری طراحی شده که **اولا** به ترتیب نزول و **ثانیا** با تقطیع کافی و **ثالثا** ترجمه روان و **رابعا** عصاره گیریِ محتوائی پاراگراف ها و **خامسا** امکان دسترسی به تفسیر مفصل هر پاراگراف از طریق بهره گیری از امکانات hyperlink در نرم افزار فوق الذکر و **سادسا** امکانِ تکمیل توسط خود کاربر برای رفع نیاز های ویژه خویش است و **سابعا** مزایای دیگری نیز دارد که ، در مجموع ، این کتاب را به پایه یک مرجع بی بدیل در موضوع کتاب های علوم قرآنی میرساند .

هایپر لینک اشاره شده ، برای مراجعه به پاراگراف مربوطه در خود تفسیر اصلی ، است و فقط وقتی بطور کامل کار میکند که این کتاب با ده جلد تفسیر اشاره شده در فضای واحد قرار داشته باشد (مثلا هند بوک و تفسیر ده جلدی در یک فولدر یا در یک سی دی قرار داشته باشند)

**6 - سره و ناسره در روایات معراج**

در این کتاب دو روایت در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است ودیگری که خیلی هم بلند و طولانی – حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، و دائما در اینجا و آنجا (مثلا منابر و تفاسیر) نقل میشود ، **لا اقل** ، حاویِ 16 مورد مخالفت با قرآن ، 10 مورد مخالفت با عقل ، و 4 مورد مخالفتِ قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت است ، و این از باب نمونه است ، و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستیِ روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

**7 – تفسیر به رای و چند موضوع مرتبط**

این کتاب حاوی بحثی در مبانی تفسیری است و به ردّ یک خرافه (که برطبق آن ، عده ای ، بسیاری از کارهای تفسیری را «تفسیر به رای» قلمداد میکنند) می پردازد ، و برای مفسران جوان بسیار مفید است .

**8 – هزاران سوال تفسیری**

این کتاب شامل دو بخش اصلی است که **اولی** کم حجم و **دومی** پر حجم است .

بخش **اول** شامل مجموعه ای از سوال ها است که هر مفسر به هنگام تفسیر هر پاراگراف می باید به مجموعه آنها نظر داشته ، و متعرّضِ برخی از آنها که به پاراگراف موردِ تفسیر او مربوط است ، بشود .

بخش **دوم** شامل سوالاتی است که این قلم به هنگام تفسیر خویش از پاراگراف های قرآن کریم به آنها برخورد ، و برای راهنمائی مفسران جوان آنها را در داخل تفسیر پاراگراف ها تحت عنوان «سوالات» نگاشته است .

مطرح کردن آنها در داخل متن تفسیر برای حصول دو منظور بود:

1 – رعایت اختصار (از طریق نگفتنِ چیزی که خود خواننده با یک پرسش کوتاه میتواند بفهمد ) 2 - آموزش از طریق غیر مستقیم .

چون معمولا مردم حوصله مطالعه متون مفصل را ندارند ، برخی از این سوال ها را انتخاب نموده و به عنوان یک متن کمک آموزشی (برای مفسران جوان) در این کتاب قرار داده ایم . این کتاب (با توجه به ترتیب نزول) حدود یک سومِ اولِ متن قرآن کریم را شامل میشود و امیدواریم که تدریجا تکمیل و (انشاءالله بزودی) تمام حجم قرآن کریم را در بر گیرد ولی همین مقدار هم ارزش آموزشی کافی را (برای نو مفسران) دارا است .

**9 – خلاصه ترین تفسیر قرآن (متن عربی + درس و درب ها)**

این کتاب در حقیقت متن عربی ِ قرآنِ به ترتیبِ نزول است که هم – برحسب همگن بودنِ آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) را دارد . وبرای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند .

**10- تفسیر تک جلدی فارسی (متن ترجمه فارسی + اِعمال نتایج تفسیری)**

این کتاب در حقیقت ترجمه کتاب قبلی است که همه خصوصیات مثبت آن ( ترتیب نزول ، پاراگراف بندیِ کمک کننده به فهم) را دارد . بعلاوه انتخاب ترجمه ای از کلمات خاص که تناسب بهتری با عصاره مفهوم پاراگراف داشته باشد ، مشخص کردن محل التفات ها ، و واگذاری به مخاطب ها ، و . . . لذا نمیتوان آن را صرفا یک «ترجمه» نامید ، بلکه با توجه به ویژ گی هایش یک تفسیر است ، اما ویژگی آن کم حجمی اش است که پس از جذب خواننده وادارش میکند برای رفع تشنگی معنویی که احتمالا پس از مطالعه آن بدست آورده ، به سراغ جلدهای دهگانه خودِ تفسیر برود .

**ب – کتب نگاشته شده بر اساس این دیدگاه های تفسیری**

**11 - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان**

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن 19 به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایتِ این جهانیِ پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگیِ آدم» که روایتِ فرا جهانیِ آن پدیده است ، جداگانه ، و تماما باذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایتِ فرا جهانیِ مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

**12- سیر و سلوک قرآنی**

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود ، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی ونیز هندی و بودایی و امثالهم) وغیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند ، که نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و معبد و صومعه و دیرِ رهبانیگری است که به عنوان محل«سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی – که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته ، و ضمن بررسی نقادانه برخی از عناصر رایجِ مکاتبِ سیر و سلوکی ، روشهای قرآنیِ سیر و سلوک و تهذیب نفس را پیشنهاد نموده است .

**13 - آثار قوم لوط**

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرنخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باشتان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسنادِ موجودِ اعجاز قرآن بیافزایند .

**14 - حدود شفاعت**

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشهورِ آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و . . . کن» و « سنّی چه حج کند و چه . . . کند یکی است»

در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صِرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد . . .

در این کتاب حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

**15 – سخن نو در اصلاحِ الگویِ رایجِ حیات اخروی**

در این کتاب در ابتدا به نقادیِ «الگوی ذهنیِ رایج حیات اخروی» پرداخته و سپس با استفاده از بحث های قرآنی الگوئی را پیشنهاد کرده که در آن آثاری از آن مواردِ انتقادیِ مطرح نیست .

**16 – رهنمود های قرآن برای بشر قرن حاضر**

موضوع بحثِ این کتاب در سه فصل عرضه شده ، که در فصل اول با شاهد آوری از آیاتی از کلام خدا نشان داده میشود که چگونه بشر ابتدائی با استفاده از رهنمودهای وحی از زندگی حیوانی فاصله میگیرد ، و در فصل دوم کارنامه قرآن را در متمدن سازیِ بشر مورد ارزیابی قرار میدهد ، و در فصل پایانی ضمن مطرح کردن برخی دغدغه های بشر فعلیِ قرن بیست و یکمی رهنمودهای قرآنی را برای درمان آلام بشری و رفع دغدغه های فکری و روانی بشر امروزی بیان میکند .

**17 - شناختِ وجوهِ کلّی اعجاز قرآن**

در این کتاب از 9 لحاظِ کلّی ، به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را – به حق – معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی که «مسلمانِ شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

**18 – جواب دکتر سروش**

در این کتاب سخنرانی اخیر دکتر عبد الکریم سروش (تحت عنوان «خواب احمد») که طی آن قرآن را «خوابنامه» پیامبر (ص) نامیده ، را به چالش کشیده و نشان داده که علاوه بر اینکه قرآن نمیتواند گفته کسی غیر از خداوند باشد ، ضمنا نشان داده که نتیجه گیری های دکتر سروش بر مبانیی بسیار سست و نا استوار مبتنی است .

**19 – خرافات زدائی در باره وجود مقدس امام زمان (ع)**

در این کتاب تصوراتِ خرافیِ رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده ، و علاوه بر آن ، مستندات قرآنیِ وجود آنحضرت را نیز بیان نموده ، ونیز به بررسیِ برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته ، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح ، و چقدر قرآنی ، و چقدر معقول است .

**20 – تاریخ نزول وحی از ابتدا تا هجرت**

روایات شان نزول و بطور کلی روایات ، در بازه زمانی اواخر بنی امیه و اوایل بنی عباس که همدوره امام باقر و امام صادق (ع) بود به عرضه انبوه رسید و این تقریبا 9 نسل پس از وفات «اصحاب» رسول خدا (ص) است ، و همچنین پیدایش اولین « سیره» مقارن اواخر هارون و اوائل مامون عباسی است که تقریبا 11 نسل پس از اصحاب است ، و این دو منبع از آنجا که هیچگونه دسترسی شفاهی به دوره نزول وحی از ابتدا تا هجرت نمیتوانسته اند داشته باشند ، و بعلاوه ، در آن روزها کتابت روی پوست و گران بود و تعداد باسوادان نیز کم بود مطلب قابل اعتمادی در باره بازه زمانی مذکور ندارند .

این کتاب که مستند به فقط آیات قرآن است ، ضمن اینکه در نوع خویش بی نظیر است ، اولین کتاب از این نوع است که خلاء مذکور را به قابل اعتماد ترین وجه پر کرده و اطلاعات درست و روشنی از روزهای نزول وحی (قبل از هجرت) به خواننده میدهد .

در این کتاب خواهید دید که چگونه جامعه نوپای اسلام رشد میکند و به قدرت معنوی و در عین حال اجتماعیی بی بدیل تبدیل میشود و نیز می بینید گه چگونه معارضان قدرتمند و ثروتمند آن به تدریج سپر می اندازند و رنگ می بازند تا اینکه بالاخره عرصه را تسلیم میدارند .

**ج - تفسیر قرآن (به نامِ) : «سخن نو در تفسیر قرآن»**

**1- جلد 1 (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)**

**2- جلد های 2 تا 10( شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)**

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول – ونیز از خودِ متن ِ تفسیر سوره ها - پیدا است ، کاملا «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالبِ جنبیِ قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متنِ خود تفسیر در می یابد که مجموعا از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

ذیلا تفسیر یک پاراگراف از یکی سوره ها که بطور اتفاقی انتخاب شده را به عنوان مشتِ نمونه خروار ارائه مینماید و در همینجا این یادآوری را نیز اضافه میکند که :

**همان « اسکلت» ی را که در تفسیر این** **پاراگراف می بینید در کل تفسیر همه پاراگراف ها پیگیری شده است : متن عربی ، عصاره محتوای کل سوره (= درس) ، عصاره محتوای پاراگراف (= درب) ، درج خلاصه تفسیر پاراگراف های قبلی ، سوالات ، شرح مختصر ، و بالاخره جمع بندی و تفسیر :**

سوره شعراء پاراگراف12 آیات221تا227

**هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿221﴾ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿222﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿223﴾ وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿224﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿225﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿226﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿227﴾**

**پیش تفسیر**

**درس: چگونه خداوند پيامبران را موفق و تکذيبگرانشان را نابود ميکند .**

**درب:** (خلاصه تفسیر پاراگراف) **اي مسلمانان دلگرم باشيد که پيامبر شما بر حق است.**

**خلاصه تفسیر پاراگراف های پیشین**

در پاراگراف 1 می فرماید : ای پیامبر ! ازرفتارهای مکذبانه این مردم دلگیرمباش وکـــار رسالتت را با قوت پی بگیر .

در پاراگراف 2 تا 8 می فرماید : ای پیامبر ! تکذیبگرانت ازقوم فرعون وابراهیم و نوح و عاد و ثمود و لوط و شعیب مهمترنیستند . اگرلازم باشد حتی به روش خارق العاده هم که شده تو را موفق میکنیم .

در پاراگراف 9 می فرماید : ای پیامبر! توجه مخاطبان را به این نکته جلب کن که داستان­هایی که بر آنها خوانده­ای حق مطلق است زیرا وحی است ، و به آنها هشدار ده که از حد نگذرانند .

در پاراگراف 10 می فرماید : گر چه این مطالب حق مطلق و وحی است اما مجرمان به آن ایمان نخواهند آورد تا آن عذاب دردناک به آنها برسد و تو ای پیامبر ، ازایمان نیاوردن آنها چندان دلگیرمباش .

در پاراگراف 11 می فرماید : ای پیامبر! تو که می­دانی این مطالب حق مطلق است با دلگرمی کامل کار رسالتت را پیگیر باش و به چنین عباداتی بپرداز و نسبت به پیروانت گرم تر باش و نزدیکانت راهشدارده .

در این پاراگراف می فرماید : ای پیامبر ! مخالفانت هیچ حقانیتی ندارند و اشخاص بسیار گناهکار و بسیار دروغزن ، و محل فرود القائات شیطانی می­باشند .

**سوالات**

1 – حالت کلی این پاراگراف چگونه است؟ (آموزشی؟ تبلیغی؟ یا . . ؟)

2 - کلماتِ محوریِ این پاراگراف به «چه زبان»ی است؟ (عادی؟ مَثَل؟ استعاره؟ یا....)

3 - در این پاراگراف کدام کلید های تفسیری را به وضوح تشخیص میدهید؟

4 - کلمه «شیاطین» به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟

5 – در متن آیه 224 چه کلمه ای مستتر است (توضیح دهید)

6 - چه دریافت های مستقیمی میتوانید از این آیه/آیات کنید؟

7 – تنوین های آیه 222 از باب تعظیم است یا تحقیر؟ (توضیح دهید)

8 – «کم» در «انبئکم» (آیه 221) خطاب به کیست؟

9 - «یلقون السمع» را – با ذکر مثال - توضیح دهید .

10 – کلمه «شعراء» به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟

11 – چرا نفرموده « والشعراء **الذی** یتبعهم الغاوون » ؟

ممکن است بعضی از خوانندگان محترم این پرسش را کنند که چرا اینهمه سوال طرح شده است . جواب این است که : طرحِ این نوع سوالات ذهن خواننده را در حین پاسخ دادن تحریک و از این طریق بسیاری از نکات تفسیری لازم را مستقیما درک میکند و این از خواندن موثر تر است و به همین دلیل لازم نیست ما شرح زیاد راجع به چیزی بدهیم که خود او میتواند بفهمد .

**شرح مختصر**

**پرانتزها**

آیه 227 با توجه به کلمه «الا» فرع بر آیه 226 است و این واضح است .

خود آیه 226 همراه با آیه 225 فرع بر آیه 224 است و این هم واضح است .

آیه 223 توصیف موضوع آیه 222 است و لذا فرع بر آن است .

یعنی آیات اصلی این پاراگراف آیه­های 221 و 222 و 224 است

اما، اگر خوب دقت کنیم می­بینیم دو آیه 223 و 224 نیز فرع بر آیه 222 هستند زیرا در جهت ذکر مصادیق آن میباشند ، لذا آیه­های اصلی­ترِ این پاراگراف آیه­های 221 و 222 می باشند .

**شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند**

این نگارنده بسیار شنیده و خوانده است که عده­ای شعر و شاعری را تخطئه می­کنند و به عنوان دلیل آیه 224 فوق را شاهد می­آورند و آن را اینطور ترجمه می­کنند «پیروان شاعران ، گمراهان هستند»

این ترجمه برای آیه از لحاظ ادبیات عرب غلط است و ترجمه صحیح این است : «شاعرانی که اشخاصِ گمراهِ عمدی پیرویشان می­کنند»

یعنی بنابراین آیه ، دو جور شاعر داریم :

1- شاعرانی که در آیه 227 معرفی شده­اند ،

2- شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند .

چرا؟ زیرا که گمراهان عمدی در اشعار آنها چیزی می­یابند که خوششان می­آید و می­پسندند ، پس خود آن نوع شاعران نیز جزء گمراهان عمدی می­باشند .

ضمناً «گمراه عمدی» را در سوره نجم شناختیم و آنها همان­هایی هستند که خودشان را از طریق گناهان به گمراهی می­اندازند. (مثلاً همانطور که مصرف کنندگان مشروبات الکلی و مواد مخدر با مصرف آنها عمدا عقل خود را از کار می­اندازند ، آن نوع شاعران نیز در اثر پرداختن مکرر به گناهان عمدا خود را گمراه می­کنند)

**جمع بندی و تفسیر**

**آيا به شما خبر بدهم که شياطين بر چه کسي فرود مي آيند؟ (221) بر همه دروغزنان گناهکار فرود مي آيند (222) {**كه گوش ميخوابانند **(**تا چیزی از کلام خدا را دزدکی بشنوند – تا به خیال خود با آن مقابله کنند - **)** و اکثرشان از دروغگويانند (223) و آن شاعراني که گمراهان آنها را پيروي ميکنند **}**(224) **{{**نمي بيني که در هر واديي سرگردانند؟ (225) و چيزهايي ميگويند که عمل نمي کنند؟**}}** (226) **{{{**غیر از کسانی که ايمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسيار ياد کرده و پس از ظلمي که به آنها شده در صدد انتقام بر آیند **}}} و بزودي ظالمان خواهند دانست به چه بازگشتگاهي باز ميگردند (227)**

علامت { } مربوط به مطالب فرعی ، و {{ }} مربوط به مطالب فرعی در فرعی است .

**مطالب فوق را میتوانید در سایت :www.tafsir.jamal-ganjei.com بیابید و ایمیل :jamalganjei@gmail.com نیز برای پاسخ به سوالات در خدمت است . همچنین شماره همراه : 09123360299**